



تاریخ فلسفه غریب

آنتونی کنی ترجمهٔ رضایعقوبی

تاریخ فلسفه غرب

۴

فلسفه در جهان جدید



بنگاه ترجمه و نشر
کتاب پارسه

سرشناسه: کنی، آنتونی، ۱۹۳۱ م. Kenny, Anthony
عنوان و نام پدیدآور: تاریخ فلسفه غرب (فلسفه در جهان جدید) / آنتونی کنی / رضا یعقوبی
مشخصات نشر: تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب پارسه ۱۳۹۸

مشخصات ظاهری: ج ۴

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۲۵۳-۵۶۳-۴

شابک دوره ۳-۳۷۵-۲۵۳-۶۰۰-۹۷۸

وضعیت فهرست‌نویسی: فیپا

یادداشت: عنوان اصلی: A new history of Western philosophy, 2006

یادداشت: واژه‌نامه/ کتابنامه/ نمایه

مندرجات: ج ۱. فلسفه باستان ج ۲. فلسفه قرون وسطی ج ۳. پیدایش فلسفه جدید ج ۴. فلسفه در جهان جدید

موضوع: فلسفه - تاریخ

رده‌بندی کنگره: ۱۳۹۸ ت ۲ ک / B ۷۲

رده‌بندی دیویی: ۱۹۰

شماره کتابشناسی ملی: ۵۲۰۶۵۵۵



تاریخ فلسفه غرب (فلسفه در جهان جدید)

ترجمه رضا یعقوبی

آنتونی کنی

بنگاه ترجمه و نشر کتاب پارسه

آماده‌سازی و تولید:

چاپ: احمدی

طراحی گرافیک: پرویز بیانی

نوبت و شمارگان: چاپ اول ۱۳۹۹، ۱۱۰۰ نسخه

همه حقوق چاپ و نشر برای بنگاه ترجمه و نشر کتاب پارسه محفوظ است.

هرگونه اقتباس از این اثر، منوط به دریافت اجازه کتبی از ناشر است.

بنگاه ترجمه و نشر کتاب پارسه

دفتر مرکزی: تهران، خیابان انقلاب، خیابان فخررازی، خیابان شهدای ژاندارمری شرقی، پلاک ۷۴،

طبقه سوم، تلفن، ۰۵۶۶۴۷۷۴

www.parsehbook.com / info@parsehbook.com

@ketabeparseh

فروشگاه: تهران، خیابان ولیعصر، روبروی دوراهی یوسف‌آباد، پلاک ۱۹۴۱

تلفن: ۸۸۸۹۱۸۹۴

به یاد جرج هنریک فون وریکت

فهرست

مقدمه مترجم	۱۳
مقدمه	۱۷
۱. از بنتام تا نیچه	۲۱
سودگرایی بنتام	۲۱
جان استوارت میل و تکامل	۲۶
فلسفه اراده شوپنهاور	۳۵
اخلاق و دین از نگاه کیرکگارد	۳۹
ماتریالیسم دیالکتیک	۴۲
داروین و انتخاب طبیعی	۴۸
جان هنری نیومن	۵۴
نیچه	۵۶
۲. از پیرس تا استراوسون	۶۱
پیرس و پراگماتیسم	۶۱
پراگماتیسم و روانشناسی نزد ویلیام جیمز	۷۳
ایده آلیسم انگلیسی و منتقدانش	۷۷
ریاضیات، منطق و زبان از نگاه برتراند راسل	۷۹

۱۰ ■ تاریخ فلسفه غرب

- رسالة ویتگنشتاین ۸۶
- پوزیتیویسم منطقی ۹۱
- فلسفه متأخر ویتگنشتاین ۹۴
- فلسفه تحلیلی بعد از ویتگنشتاین ۹۷
-
۳. از فروید تا دریدا ۱۰۹
- فروید و روان‌کاوی ۱۱۰
- پدیدارشناسی هوسرل ۱۱۶
- آگزیستانسیالیسم هایدگر ۱۲۲
- آگزیستانسیالیسم سارتر ۱۲۷
- ژاک دریدا ۱۳۲
-
۴. منطق ۱۴۱
- منطق تجربه‌گرای میل ۱۴۱
- بازتاسیس منطق توسط فرگه ۱۴۵
- استقرا و قیاس محتمل از نگاه پیرس ۱۵۴
- ماجرای مبادی ریاضیات ۱۵۷
- منطق موجهات جدید ۱۶۶
-
۵. زبان ۱۷۳
- معنا و مصداق از نگاه فرگه ۱۷۳
- زبان و صدق از نگاه پراگماتیست‌ها ۱۷۸
- نظریه وصف‌های راسل ۱۸۳
- نظریه تصویری گزاره ۱۸۷
- بازی‌های زبانی و زبان خصوصی ۱۹۳
-
۶. معرفت‌شناسی ۲۰۱
- دو تجربه‌گرای فصیح ۲۰۱
- روش‌های علم از نگاه پیرس ۲۰۹

فهرست ■ ۱۱

۲۱۵	منطق، روان‌شناسی و معرفت‌شناسی از نگاه فرگه
۲۲۱	معرفت از طریق آشنایی و معرفت از طریق توصیف
۲۲۴	تعلیق هوسرل
۲۲۷	یقین از نگاه ویتگنشتاین
۲۳۱	۷. مابعدالطبیعه
۲۳۱	گوناگونی‌های ایده‌آلیسم
۲۳۷	مابعدالطبیعه و غایت‌شناسی
۲۴۱	واقع‌گرایی در مقابل اسم‌گرایی
۲۴۵	اول، دوم و سوم نزد پیرس
۲۵۰	مابعدالطبیعه‌آتمیسم منطقی
۲۵۲	مابعدالطبیعه‌ خوب و بد
۲۵۹	۸. فلسفه ذهن
۲۵۹	انگیزه و قصد از نگاه بنتام
۲۶۳	عقل، فاهمه و اراده
۲۶۷	روانشناسی تجربی در مقابل علم‌النفس
۲۷۱	ناخودآگاه فرویدی
۲۷۷	روانشناسی فلسفی در رساله
۲۸۰	روی‌آوردگی
۲۸۴	فلسفه ذهن متأخر ویتگنشتاین
۲۹۳	۹. اخلاق
۲۹۳	بیشترین رفاه برای بیشترین تعداد
۲۹۹	اصلاح سودگرایی
۳۰۳	ترک تعلق از نگاه شوپنهاور
۳۰۹	صعود اخلاقی نزد کیرکگارد
۳۱۳	نیچه و بازسنجی ارزش‌ها
۳۲۰	اخلاق تحلیلی

۱۲ ■ تاریخ فلسفه غرب

۳۳۱	۱۰. زیبایی‌شناسی
۳۳۱	زیبایی و والایی
۳۳۷	زیبایی‌شناسی شوپنهاور
۳۴۱	موسیقی از نگاه کیر کگارد
۳۴۳	تراژدی از نگاه نیچه
۳۴۷	هنر و اخلاق
۳۵۰	هنر برای هنر
۳۵۵	۱۱. فلسفه سیاسی
۳۵۵	سودگرایی و لیبرالیسم
۳۶۴	زنان از نگاه کیرکگارد و شوپنهاور
۳۶۹	سرمایه و کار از نگاه مارکس
۳۷۶	جامعه‌های باز و جامعه‌های بسته
۳۸۳	۱۲. خدا
۳۸۳	ایمان در مقابل از خود بیگانگی
۳۹۰	خداباوری جان استورات میل
۳۹۳	آفرینش و تکامل
۳۹۹	فلسفه دین نیومن
۴۰۴	مرگ خدا و ادامه حیات دین
۴۰۹	پندار دینی از نگاه فروید
۴۱۱	الهیات فلسفی بعد از ویتگنشتاین
۴۱۷	پیوست‌ها
۴۴۷	وقایع‌نگاری
۴۴۹	فهرست اختصارات
۴۵۷	کتاب‌شناسی
۴۶۹	واژه‌نامه
۴۷۵	نمایه

مقدمه مترجم

اکنون که به لطف و یاری خداوند چهارمین و آخرین جلد از مجله‌های تاریخ فلسفه غرب آنتونی کنی در دسترس ایرانیان و فارسی‌زبانان قرار می‌گیرد، همچنانکه انتظار می‌رفت این مجله‌ها با اقبال عام روبرو شدند و صاحب‌نظران بر صورت و معنی آن آفرین گفتند و شیوه سخن و طرز پرداخت مطلب توسط مؤلف را پسندیدند و شاهد حالات سخنش را چشیدند و رقعۀ منشآتش را همچون کاغذ زر خریدند. خلاً وجود چنین منبعی در ایران و جهان بارز بود و در کشور ما بارزتر و لازم‌تر و این مهم به سعی و تلاشی شبانه‌روزی برآورده شد و دوره کاملی از تاریخ فلسفه با نگاه تحلیلی که مهم‌ترین ویژگی‌اش وضوح و روشنایی و دقت و فراست است، در اختیار همگان قرار گرفت و فلسفه‌خوانی و فلسفه‌ورزی و فلسفه‌آموزی را برای علاقه‌مندان و مخاطبان سهل‌تر و دقیق‌تر کرد.

خواننده در این مجلد با آخرین فلاسفه بزرگ غرب آشنا خواهد شد و علاوه بر فلاسفه تحلیلی پس از ویتگنشتاین، مکتب فرانکفورت، ریچارد رورتی، یورگن هابرماس، آلون پلاتینگا و... را نیز خواهد شناخت که تا کنون در تاریخ فلسفه‌ای به این جامعیت به آن‌ها پرداخته نشده است. کنی بجز این کتاب چهار جلدی، کتاب مختصر دیگری هم

دارد با عنوان تاریخچهٔ مصور فلسفهٔ غرب^۱ که ویراست جدید آن در سال ۲۰۱۹ منتشر شده و حاوی اضافاتی است که در این جلد چهارم نیامده بود اما به حکم اینکه آن مجلد رونوشت چکیده و فشردهٔ همین چهار جلد است، ترجمهٔ آن تکرار مکررات است و تنها حُسن‌اش همین است که ویراست تازه‌ای پیدا کرده و فلاسفهٔ تازه‌تری در آن گنجانده شده است. ما هم فصل‌های مربوط به آن فلاسفهٔ تازه‌تر را از آن کتاب ترجمه کردیم و در پیوست همین جلد گنجانیدیم تا کتاب به نهایت کمال خود برسد و از ترجمه نشدن آن مجلد کوچک، خللی پیش نیاید. باشد که «مقبول طبع مردم صاحب‌نظر شود».

مؤلف در مقدمهٔ جلد اول، هم از تاریخ فلسفه گفت و هم از چپستی و چرایی فلسفه و به دلیل بالا بودن تب برخی فلسفه‌های خاص در ایران باید این نکته را هم اضافه کنم که تاریخ فلسفه، مراجعهٔ مدام و دائم به بنیان‌هاست. بازاندیشی بنیان‌هاست و برخلاف رشته‌های دیگر مثل علوم طبیعی همیشه به گذشتهٔ خود نیاز دارد و اتکای انکارناپذیری به تاریخ خود دارد. این نگرش نقطهٔ مقابل نگرش افرادی است که تاریخ فلسفه را تاریخ شکست و گسست و مرگ اندیشه‌های پیشین می‌دانند و با این ترفند، فلسفهٔ دلخواه خود را آخرین مرحلهٔ تکامل فلسفی می‌دانند و می‌کوشند آن فلسفه را مرحله‌ای از فکر تلقی کنند که محصول تاریخ است و غیر از آن راهی به دهی نیست. روشن است که این گونه اندیشه‌ها منجر به توقف و فلج فکری مردمان می‌شوند و توهم تکامل‌گرایی موجود در آن‌ها راه را بر اندیشه‌ورزی می‌بندد. ما در مقاله‌ای با عنوان «فلسفه و تاریخ‌نگاری فلسفه»^۲ کوشیدیم زهر غلبهٔ این گونه نگرش را بگیریم و تالی‌های فاسد آن را بر اهل اندیشه نمایان کنیم. برای اطلاع از نگرش مؤلف کتاب به تاریخ فلسفه به مقدمهٔ جلد اول این کتاب و نیز مقالهٔ مذکور مراجعه فرمایید.

در عنوان دو مجلد آخر این کتاب از واژهٔ modern استفاده شده و ما در هر دو عنوان آن را «جدید» ترجمه کردیم و از آوردن معادل انگلیسی آن پرهیز کردیم. به این دلیل که

1. *An illustrated brief history of western philosophy*

۲. منتشر شده در ماهنامهٔ اندیشهٔ پویا، شمارهٔ ۶۴، بهمن ۱۳۹۸. نیز در وب‌سایت شخصی راقم این سطور در دسترس است.

مدرن (جدید) همیشه به معنای مدرنیسم نیست و اینجا صرفاً اشاره به دوره زمانی بررسی شده دارد نه یک مکتب فکری و نگرش خاص. در این موقعیت، ترجمه modern به نحوی که حاکی از مدرنیسم باشد، معنای عکس می‌رساند، چون دوره جدید حاوی فلسفه‌های سنت‌گرا و ضد مدرنیته و ضد مدرنیسم هم هست و در عنوان این دو جلد، اشاره صرفاً به دوره زمانی است نه چیز دیگری.

با بیان چند نکته درباره ترجمه این جلد، گفتار حاضر را به پایان می‌بریم. ترجمه رایج state of affairs «وضعیت امور» است اما واژه «وضعیت» به تنهایی همین معنا را دارد و «امور» اضافه است. وضعیت، همیشه وضعیت چیزی است و امور هم در معنا آن قدر اعم است که هر وضعیتی بی‌شک وضعیت امور است. به این ترکیب‌ها نگاه کنید: وضعیت زنبورها، وضعیت جوامع، وضعیت طبیعت. هر چه در این ترکیب‌ها بیاوریم، در نهایت به معنای وضعیت آن امور است و جالب اینجاست که مترجمان محترم می‌توانند ترجمه این اصطلاح به وضعیت را در فرهنگ‌های رایج بیابند و بر مدعای ما صحه بگذارند. این نکته در نظریه تصویری معنای ویتگنشتاین و وضوح بیشتری می‌یابد. چون طبق این نظریه، گزاره‌ها نمایان‌گر شکل منطقی جهان‌اند و از وضعیت‌ها (state of affairs) حکایت می‌کنند. دیگر معادلی که باید درباره آن توضیح دهیم، ترجمه principle of verification به «اصل اثبات» است. در حالی که سابق بر این به «اصل تحقیق‌پذیری» ترجمه می‌شد. این اصطلاح یکی از پرکاربردترین اصطلاح‌های حلقه وین است. اعضای حلقه وین که موسس مکتب پوزیتیویسم منطقی‌اند، معتقدند که هر گزاره‌ای در نهایت باید توسط تجربه «اثبات» (verify) شود. اگر تجربه، آن را اثبات نکند، گزاره بی‌معنا می‌شود. مترجمان اولیه، به خاطر اینکه می‌دیدند از نظر آن‌ها باید بشود گزاره‌ها را به لحاظ تجربی اثبات کرد و تحقیق تجربی به عمل آورد، این معادل را انتخاب کرده‌اند اما اشکال اینجاست که حتی می‌شود درباره گزاره‌های ایده‌آلیستی و مابعدالطبیعی غلیظ هم تحقیق کرد. اما نمی‌شود به لحاظ تجربی اثبات کرد. مسئله بر سر این است که آیا تجربه آن‌ها را «اثبات» می‌کند تا واجد معنا دانسته شوند یا نه؟ پس ترجمه درست این اصطلاح «اصل اثبات» است و verifiable را هم باید اثبات‌پذیر ترجمه کرد نه تحقیق‌پذیر.

از مولف کتاب، جناب سر آنتونی کنی سپاسگزارم که کتابا اجازه ترجمه این کتاب را به من داد و پس از دریافت نسخه‌ای از کتاب، به یاری دوستان فارسی‌زبانش، ترجمه حاضر را با ترجمه معکوس بررسی کرد و بر آن مهر تأیید گذاشت و مقدمه‌ای هم بر آن نگاشت. همچنین پیامی هم به مناسبت رونمایی این ترجمه که به همت مجله بخارا در ۱۶ مرداد ۱۳۹۸ بر گزار شد، ارسال کرد و نوشت:

«بسیار خرسندم که اکنون ایرانیان می‌توانند تاریخ فلسفه مرا بخوانند. بسیار سپاسگزارم از کسانی که به سختی کوشیدند تاریخ فلسفه‌ام را به زبان کشور شما در آورند. کشوری که موطن ابن‌سیناست. ابن‌سینا در طول قرون وسطی و پس از آن، بی‌تردید تاثیرگذارترین فیلسوف بعد از افلاطون و ارسطو بوده است و امیدوارم فلسفه ایران در عصر حاضر به همان شکوفایی‌اش در عصر ابن‌سینا برسد.»

در پایان بر خود فرض و واجب می‌دانم که از استاد و پدر معنوی گرانقدرم، استاد بهاء‌الدین خرمشاهی به خاطر تمام یاری‌ها و اندرزها و مقابله بخش‌هایی از کتاب و زدودن بعضی از اغلاط و بهبود ترجمه سپاسگزاری کنم و وفای عهد صحبت ماضی بجا آورم و قدردان نعمت و لطف ایشان باشم. در پایان تمام شکرها از آن خداوند یگانه و منان است.

رضا یعقوبی

خردادماه ۱۳۹۹

مقدمه

این آخرین جلد از چهارجلدی تاریخ فلسفه غرب است که از آغاز فلسفه تا همین اواخر را روایت می‌کند. جلد اول سال ۲۰۰۴ چاپ شد و فلسفه باستان را روایت کرد. جلد دوم سال ۲۰۰۵ چاپ شد و حکمت مدرسی را از زمان قدیس آگوستین تا رنسانس مرور کرد. جلد سوم با عنوان پیدایش فلسفه جدید، فلاسفه بزرگ قرن شانزدهم، هفدهم و هجدهم را بحث کرد و با مرگ هگل در اوایل قرن نوزدهم به پایان رسید. جلد حاضر هم این روایت را تا سال‌های پایانی قرن بیستم پی می‌گیرد.

خواندن تاریخ فلسفه دو دلیل متفاوت دارد. بعضی از خوانندگان از فلاسفه گذشته درباره مسائل فلسفی باب روز، کمک و توضیح می‌خواهند. دیگران هم بیشتر علاقه‌مند به مردم و جوامع گذشته دور یا اخیرند و دوست دارند درباره فضای فکری آن‌ها چیزی یاد بگیرند. من این جلد و جلد‌های قبلی را طوری طراحی کردم که نیازهای هر دو گروه را برآورده کند. مجلد حاضر با سه فصل فشرده آغاز می‌شود که هر سه فصل تابع وقایع تاریخی‌اند؛ بعد از این سه فصل، نُه فصل دیگر آمده‌اند که هر فصل با یک حوزه خاص فلسفی سر و کار دارد، از منطق تا الهیات طبیعی. کسانی که تاریخ برایشان اولویت دارد، می‌توانند بر بررسی تاریخی متمرکز شوند و اگر خواستند برای توضیح بیشتر به بخش موضوعی مراجعه کنند.

کسانی هم که فلسفه برایشان اولویت بیشتر دارد، بیشتر بر فصل‌های جلوتر متمرکز می‌شوند و برای قرار دادن مباحث خاص در موقعیت‌هایشان، به بخش وقایع‌نگاری رجوع می‌کنند. در این چهار جلد، مباحث‌های مختلف، هر کدام یک فصل به خود اختصاص داده‌اند: معرفت‌شناسی، مابعدالطبیعه، فلسفه ذهن، اخلاق و فلسفه دین. اهمیت سایر مباحث در هر قرنی متفاوت بوده است و الگوی فصل‌های موضوعی هم بر همین اساس تغییر کرده است. در دو جلد اول، بخش موضوعی با فصلی درباره منطق و زبان آغاز شدند اما در جلد سوم چنین فصلی در کار نبود، چون منطق در عصر رنسانس به خواب زمستانی رفت. در دوره‌ای که در مجلد حاضر بررسی می‌کنیم، منطق صوری و فلسفه زبان، دارای همان موقعیت محوری سایر موضوع‌هایی است که سزاوار اختصاص یک فصل بوده‌اند. در جلد‌های قبل، فصلی به فیزیک اختصاص داده شده بود و شاخه‌ای را بررسی می‌کرد که «فلسفه طبیعی» نام داشت؛ ولی از نیوتن به بعد فیزیک به یک علم بالغ تبدیل شد که نیازی به حمایت فلسفه نداشت و به همین خاطر در جلد حاضر درباره فیزیک فصلی نداریم. جلد سوم، اولین جلدی بود که فصل فلسفه سیاسی داشت، چون نهادهای سیاسی اروپا قبل از مور و ماکیاوولی خیلی با نهادهایی که امروز در سایه آن‌ها زندگی می‌کنیم، فرق داشتند و بینش‌های فلاسفه سیاسی آن زمان با بحث‌های باب روز مربوط نمی‌شدند. مجلد حاضر هم، اولین جلدی است که فصل زیبایی‌شناسی^۱ دارد: فصل مذکور هم پوشانی اندکی با جلد قبلی دارد، چون این موضوع در قرن هجدهم به عنوان یک شاخه مجزا آغاز به ظهور کرد. فصل‌های مقدماتی مجلد حاضر، بر خلاف جلد‌های قبلی، از یک ترتیب زمانی واحد پیروی نمی‌کنند. فصل اول یک خط سیر مستقیم از بتنام تا نیچه را دنبال می‌کند اما به خاطر شکافی که در قرن بیستم فلسفه انگلیسی‌زبانان را از فلسفه قاره جدا کرد، روایت آن‌ها هم به فصل دوم و سوم منشعب شده است. فصل دوم با پیرس که پدر فلسفه آمریکایی است

۱. زیبایی‌شناسی از این نظر بر زیباشناسی ارجحیت دارد که زیبایی اسم است اما زیبا صفت است. پس وقتی می‌گوییم زیباشناسی این کژتابی را با خود دارد که ما می‌خواهیم اشیای زیبا را بشناسیم و در جستجوی خود زیبایی بحث نداریم اما واژه زیبایی‌شناسی از این اشکال بری است. پس به عقیده مترجم،

زیبایی‌شناسی معادل درست‌تری برای واژه aesthetics است. - م

و با فرجه که عموماً بنیانگذار سنت فلسفهٔ تحلیلی دانسته می‌شود، آغاز می‌شود. فصل سوم عده‌ای از فلاسفهٔ تاثیرگذار قاره را بحث می‌کند و از مردی آغاز می‌شود که بیزار بود فیلسوف دانسته شود، یعنی زیگموند فروید.

تصمیم‌گیری دربارهٔ اینکه تاریخ فلسفه‌ام کی و چطور تمام شود، برایم آسان نیست. بسیاری از کسانی که در نیمهٔ دوم قرن بیستم فلسفه‌ورزی کرده‌اند، کسانی هستند که با آنها آشنایی شخصی داشته‌ام و تعدادی از آنها هم، دوست و همکار نزدیکم بوده‌اند. همین نکته باعث می‌شود قضاوت بی‌طرفانه دربارهٔ اهمیت آنها نسبت به فلاسفه‌ای که در جلد‌های قبل و در صفحات اولیهٔ کتاب حاضر آمده‌اند، دشوار شود. شک نیست که انتخاب من دربارهٔ کسانی که باید بیابند و کسانی که باید حذف شوند، از جانب کسانی که به اندازهٔ خودم صلاحیت قضاوت دارند، دلبخواهی دانسته خواهد شد.

در ۱۹۹۸ کتابی با عنوان تاریخچهٔ فلسفهٔ غرب^۱ منتشر کردم. برای آن کتاب تصمیم گرفتم از فلاسفه‌ای که هنوز زنده‌اند، نام نبرم. یعنی خیلی راحت توانستم ماجرا را به ویتگنشتاین ختم کنم که او را مهم‌ترین فیلسوف قرن بیستم می‌دانم و می‌دانند. ولی متأسفانه از ۱۹۹۸ به بعد، چند فیلسوف از دنیا رفتند که همه انتظار دارند در تاریخ فلسفهٔ عصر جدید جا داشته باشند - مثلاً کواین، آنسکوم، دیویدسون، استراوسون، رالز و دیگران. بنابراین باید راه دیگر برای تعیین آخرین تاریخ^۲ انتخاب می‌کردم. از آنجا که دهم به هفتاد و هفتمین سالروز تولدم نزدیک می‌شدم، به ذهنم رسید که نویسندگانی جوان‌تر از خودم را ندید بگیرم. ولی دیدم راه خودبینانه‌ای است. تا اینکه سرانجام قانون سی سال^۳ را ترجیح دادم و آثاری را که پس از ۱۹۷۵ نوشته شده بودند، نادیده گرفتم.

باید از مخاطب بخواهم در ذهن داشته باشد که این مجلد آخرین جلد از تاریخ فلسفه‌ای است که از طالس آغاز شده است و به همین خاطر با تاریخ فلسفه‌ای که مستقلاً تاریخ فلسفهٔ معاصر را بررسی کند، فرق دارد. مثلاً من از نومدرسیان قرن بیستم یا نوکانتی‌ها

1. *A Brief History of Western Philosophy*

2. *terminus ante quem*

۳. این قانون در انگلستان و برخی کشورهای اروپایی اجرا می‌شود و طبق آن دولت موظف است بعد از گذشت سی سال از عمر یک سند، آن را افشا کند. - م.

حرفی زده‌ام و خیلی کم درباره نسل‌های متعدد نوه‌گلی‌ها حرف زده‌ام. کنار گذاشتن این مکتب‌ها از کتابی که مختص فلسفه دو قرن اخیر باشد، نقصان بزرگی در تاریخ فلسفه است. اما اهمیت این مکاتب به خاطر این است که اهمیت فلاسفه بزرگ گذشته را به دوران جدید یادآوری می‌کنند. تاریخ فلسفه‌ای که قبلاً صفحات زیادی را به آکویناس، کانت و هگل اختصاص داده است، نیازی به تکرار این یادآورنده‌ها ندارد.

در نوشتن این جلد هم مثل جلد‌های قبلی، مخاطبان سال دوم یا سوم دوره کارشناسی را پیش چشم داشته‌ام. از آنجا که بسیاری از دانشجویان دوره کارشناسی که به تاریخ فلسفه علاقه دارند، دانشجوی رشته فلسفه نیستند، سعی کرده‌ام فرض کنم مخاطبم با اسلوب‌ها و اصطلاحات فلسفی اصلاً آشنایی ندارد. به همین نحو، در کتاب‌شناسی فقط کتاب‌هایی آمده‌اند که به زبان انگلیسی‌اند، البته بجز متون اصلی نویسنده‌هایی که زبان دیگری داشته‌اند. چون افراد بسیاری فلسفه را نه با اهداف درسی بلکه به خاطر سرگرمی و فراگیری خود می‌خوانند، سعی کرده‌ام به زبان فنی ننویسم و بجز دشواری‌هایی که خود موضوع، پیش پای خواننده می‌گذارد، دشواری دیگری سر راهش قرار ندهم. اما هر چقدر هم کسی سخت‌کوش باشد، محال است بتواند کاری کند که وظیفه خواندن فلسفه از دوش دیگران برداشته شود. به قول معروف، فلسفه، جای کم‌عمق ندارد.

من و ام‌دار پیترو ممتچیلوف^۱ و همکارانش در انتشارات دانشگاه آکسفورد و دو خواننده ناشناس در این انتشارات هستم که بسیاری از کاستی‌های این کتاب را برطرف کردند. نیز از پاتریشیا ویلیامز^۲ و داگفین فولسدال^۳ سپاس فراوان دارم که به من در تلقی درست از فلاسفه قاره در قرن بیستم مدد رساندند.

1. Peter Momtchiloff

2. Patricia Williams

3. Dagfinn Føllesdal

۱ از بنتام تا نیچه

سودگرایی بنتام

بریتانیا از تحولات سیاسی خشونت‌باری که در اواخر قرن هجدهم و اوایل قرن نوزدهم بیشتر اروپا را تحت تاثیر قرار داده بود، مصون ماند. اما در ۱۷۸۹، سالی که انقلاب فرانسه رخ داد، در انگلیس کتابی منتشر شد که مدت‌ها پس از مرگ ناپلئون، بر اندیشه اخلاقی و سیاسی، تاثیری بنیادین گذاشت. این کتاب، در آمدی بر اصول اخلاق و قانون‌گذاری^۱ اثر جرمی بنتام^۲ بود که تبدیل به منشور اساسی مکتب فکری موسوم به سودگرایی^۳ شد. بنتام در ۱۷۸۴ به دنیا آمد و فرزند یک وکیل ثروتمند لندن بود. او کودکی ریز جثه و با هوش بود که همیشه سر در کتاب داشت و در سن هفت سالگی به مدرسه وست‌مینستر^۴ فرستاده شد. در سن پانزده سالگی از کالج کوئین آکسفورد فارغ‌التحصیل شد. در ۲۱ سالگی او را به وکالت خواستند اما شغل وکالت آن دوران را نمی‌پسندید. او قبلاً وقتی در آکسفورد پای درس ویلیام بلک‌استون قاضی می‌نشست، از نظریه حقوقی آن زمان بیزار شده بود. او معتقد بود که نظام حقوقی انگلیس دست و پا گیر، مصنوعی و نامنسجم است: این قانون باید

1. *An Introduction to the Principles of Morals and Legislation*

2. Jeremy Bentham

3. utilitarianism

4. Westminster

در پرتو اصول صحیح علم حقوق، سر تا پا بازسازی شود.

او به تعبیر خودش، آن اصل بنیادین را از هیوم وام گرفته است. می‌گوید وقتی رساله دربارهٔ طبیعت آدمی را خوانده است، معیارها از چشمش افتادند و به این باور رسید که سود، محک و میزان تمام فضایل و یگانه منشا عدالت است. بنتام براساس نوشته‌ای از جوزف پریستلی، شیمی‌دان دگراندیش، اصل سود را این‌طور تفسیر می‌کرد که رفاه اکثریت شهروندان معیار قضاوت مصالح دولت است. به بیان کلی‌تر، معیار واقعی اخلاقی بودن و هدف حقیقی قانون‌گذاری، بیشترین رفاه برای بیشترین تعداد است.

بنتام طی سال ۱۷۷۰ روی نقدی بر تفسیرهایی بر قانون انگلستان^۱ اثر بلک‌استون کار کرد. بخشی از آن در سال ۱۷۷۶ با عنوان نوشتاری دربارهٔ حکومت^۲ منتشر شد که حاوی حملهٔ او به مفهوم قرارداد اجتماعی بود. همان موقع، رساله‌ای دربارهٔ جزا نوشت که برگرفته از اندیشه‌های چزاره بکاریا (۹۴-۱۷۳۸)،^۳ کیفرشناس ایتالیایی بود. محتوای کتاب در آمدی بر اصول اخلاق و قانون‌گذاری، تحلیل اهداف و محدودیت‌های جزاست که در کنار آن اصل سود هم تقریر می‌شود. این کتاب در ۱۷۸۰ تمام شد، یعنی نه سال قبل از انتشار نهایی آن. بنتام در کتاب نوشتاری دربارهٔ حکومت برای اولین بار این اصل را عموماً اظهار کرد که «بیشترین رفاه برای بیشترین تعداد، معیار درست و غلط است». این کتاب بدون نام مولف چاپ شد ولی چند خوانندهٔ ذی‌نفوذ داشت که یکی از آن‌ها ارل شلبورن^۴ یکی از اعضای برجستهٔ حزب ویگ^۵ بود که بعداً مدت کوتاهی نخست‌وزیر بود. وقتی شلبورن کاشف به عمل آورد که بنتام نویسندهٔ کتاب است، او را در حمایت خود درآورد و او را به محافل سیاسی انگلیس و فرانسه معرفی کرد. مهم‌ترین دوست جدید انگلیسی بنتام، کارولین فاکس،^۶ برادرزادهٔ چارلز جیمز فاکس^۷ بود که بعد از یک رابطهٔ عاشقانهٔ طولانی و احساسی با او، خواستگاری‌اش در سال ۱۸۰۵ ناکام ماند. مهم‌ترین آشنای فرانسوی او اتین دومون،^۸ معلم خصوصی پسر شلبورن بود که بعداً ترجمهٔ برخی از آثار بنتام را منتشر

1. *Commentaries on the Laws of England*

2. *A Fragment on Government*

3. Cesare Beccaria

4. Earl of Shelburne

5. Whig

6. Caroline Fox

7. Charles James Fox

8. Étienne Dumont

کرد. شهرت بتنام در فرانسه تا مدتی بیشتر از شهرت او در بریتانیا بود.

بتنام سال‌های ۷-۱۷۸۵ را خارج از کشور گذراند، اروپا را گشت و در کنار برادرش، ساموئل ماند که املاک شاهزاده پوتمکین^۱ را در کریچف^۲ در بلاروس^۳ اداره می‌کرد. وقتی آنجا بود، اندیشه نوع جدیدی از زندان، زندان سراسربین^۴ به ذهنش رسید، یعنی ساختمانی دایره‌ای با نقطه نظارتی در مرکز که زندان‌بان از آنجا می‌تواند بر زندانیان نظارت دائم داشته باشد. او با شوق وافر به اصلاح زندان از روسیه برگشت و سعی کرد هر دو دولت روسیه و انگلیس را وادار به ساختن چنین زندانی کند. دولت ویلیام پیت^۵ این طرح را در مجلس به تصویب رساند ولی صاحب ملک‌های دوک‌ها که نمی‌خواستند نزدیک زمین‌هایشان زندان ساخته شود و نیز مداخله شخصی شاه جورج سوم (که مثل اینکه بتنام معتقد بود)، اجرای آن را ناکام گذاشت. مجلس ملی فرانسه، طرح او برای سرپرستی بر تاسیس زندان سراسربین را تصویب نکرد اما شهروندی افتخاری جمهوری فرانسه را به او اعطا کرد.

علاقه بتنام به نظریه حقوقی و اجرای آن از تمرکز اولیه او بر حقوق جزا فراتر رفت. بتنام به خاطر آزرده‌گی از وضعیت قانون مدنی، رساله‌ای طولانی با نام درباره عموم قوانین^۶ نوشت که مثل بیشتر آثارش تا مدت زیادی پس از مرگش منتشر نشده ماند. او با تأمل درباره حقوق فقرا^۷ پیشنهاد داد که باید شبکه‌ای از سراسربین‌ها ایجاد کرد تا به عنوان نوانخانه به «فقیران گران‌بار» خدمت کند و یک شرکت سهامی عام ملی آن را اداره کند که از طریق نیروی کار زندان‌ها سود سهامش تامین می‌شود. هیچ سراسربینی، چه کیفی و چه تجاری ساخته نشد. ولی در ۱۸۱۳ مجلس به غرامت کاری که بتنام روی این طرح کرده بود، مبلغ کلان ۲۳ هزار پوند برای او تصویب کرد.

بتنام در ۱۸۰۸ با فیلسوفی اسکاتلندی به نام جیمز میل^۸ آشنا شد که همان موقع نوشتن کتابی تاثیرگذار به نام تاریخ هند^۹ را آغاز کرده بود. میل، پسر دو ساله فوق‌العاده‌ای داشت که نامش جان استورات بود و بتنام هم در تعلیم این نابغه شرکت کرد. بتنام که تا حدودی

1. Potemkin

2. Krichev

3. White Russia

4. Panopticon

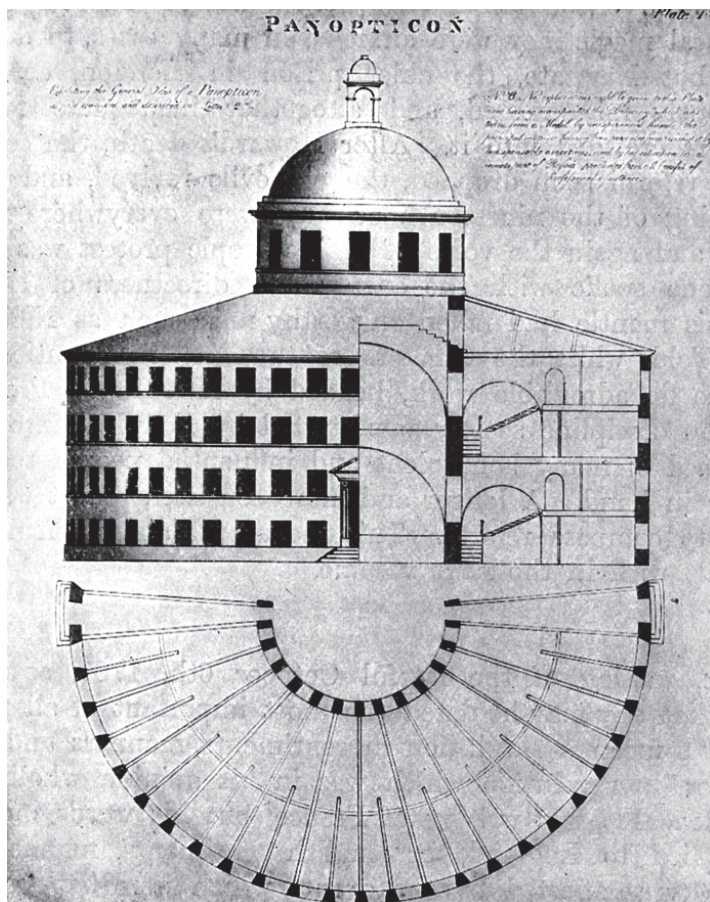
5. William Pitt

6. *Of Laws in General*

7. poor laws

8. James Mill

9. *History of India*



طرح بنتام برای یک زندان کامل، سراسربین

تحت تاثیر میل، چند سالی درباره اصول منطقی شهادت در دادگاه کار کرده بود، حالا بیشتر به فکر اصلاح قانون اساسی و اصلاحات سیاسی بود تا نقد آیین و اجرای مسائل حقوقی. او کتابی با نام مبانی اصلاح مجلس نوشت که در ۱۸۰۹ به پایان رسید. ولی تا ۱۸۱۷ منتشر نشد و آن موقع هم، یکی دو سال بعد، یک لایحه اصلاح اساسی ضمیمه آن شد. یک سالی را به نوشتن پیش نویس قانون اساسی گذراند که با مرگش ناتمام ماند. اواخر عمرش به این

نتیجه رسیده بود که قانون اساسی بریتانیا، پرده‌ای است برای پنهان کردن دسیسهٔ ثروتمندان علیه فقرا. به همین خاطر از برچیدن نظام سلطنت و مجلس اعیان، معارفهٔ سالانهٔ اعضای مجلس با رای عموم و منحل کردن کلیسای انگلستان حمایت کرد.

طرح‌های اساسی و آزادی خواهانهٔ بنتام از امور داخلهٔ انگلستان فراتر رفت. در ۱۸۱۱ به جیمز مدیسون^۱ پیشنهاد داد که برای ایالات متحده، قانون اساسی تهیه کند. بنتام در هیئت یونانی‌های لندن^۲ فعالیت داشت. این هیئت بانی لشکرکشی‌ای بود که لرد بایرون^۳ در طی آن و در ۱۸۲۳ در میسولونگی^۴ دار فانی را وداع گفت. بنتام مدتی هم به سیمون بولیوار^۵، رئیس جمهور کلمبیا امید بسته بود که قانون اساسی‌اش را در آمریکای لاتین اجرا کند.

گروه موسوم به «تندروهای فلسفی» که آرمان‌های بنتام را پذیرفته بودند در ۱۸۲۳ نشریهٔ وست‌مینستر ریویو^۶ را برای ترویج اهداف سودگرایانه برپا کردند. آن‌ها هواخواه اصلاح تعلیم و تربیت بودند. بنتام یک برنامهٔ درسی برای دورهٔ متوسطه طراحی کرده بود که به جای یونانی و لاتینی بر علم و فن‌آوری تاکید داشت. او و همکارانش در برپایی کالج دانشگاهی لندن فعال بودند که از ۱۸۲۸ آغاز به کار کرد. این اولین نهاد در سطح دانشگاهی در بریتانیا بود که دانشجویان را بدون آزمون مذهبی می‌پذیرفت. پس از اینکه در سال ۱۸۳۲ از دنیا رفت، به وصیت خودش بدنش آنجا نگهداری می‌شود. بر بدن او لباس پوشانده‌اند و برایش سر درست کرده‌اند اما سر خودش را مومیایی کرده‌اند که تا امروز هم باقی مانده است. چیزی که خودش آن را خودنما^۷ می‌نامید. یادبود شایسته‌تر برای زحمات او، لایحهٔ اصلاح بزرگ^۸ بود که حق رای مجلس را خیلی عمومی‌تر می‌کرد و چند هفته قبل از وفاتش به تصویب رسید.

کسانی که او را خوب می‌شناختند، حتی بزرگ‌ترین ستایش‌گرانش، قبول دارند که او شخصی بسیار یک‌جانبه بود. به لحاظ اندیشه قوی اما بی‌احساس بود. جان استوارت میل

1. James Madison

2. London Greek Committee

3. Lord Byron از بزرگ‌ترین ادبای انگلیس (۱۷۸۸-۱۸۲۴) - م.

4. Missolonghi

5. Simón Bolívar

6. *Westminster Review*

7. auto-icon

8. Great Reform Bill

این‌طور وصف کرده است که به لحاظ اندیشه جامع و دقیق بود، اما در برابر طبیعی‌ترین و قوی‌ترین احساسات انسانی بی‌تفاوت بود. کارل مارکس گفته بود که او کاسب انگلیسی را الگوی یک انسان می‌دانست. مارکس می‌گوید «هیچ‌وقت در هیچ کشوری، یک آدم عامی عادی تا این حد از خود راضی جولان نداده است».^۱ در واقع دانش بن‌تنام از ماهیت انسان خیلی کم بود. میل می‌گوید «دانسته‌های او کاملاً تجربه‌گرایانه بود، آن هم تجربه‌گرایی کسی که تجربه کمی داشت». به نظر میل او هیچ‌وقت به بلوغ نرسید. «او تا آخر بچه ماند».^۲

جان استوارت میل و تکامل

خود میل هیچ‌وقت اجازه نیافت که بچه باشد. نه به مدرسه رفت و نه قاطی دیگر بچه‌ها شد بلکه پدر پر توقع‌اش او را در خانه تعلیم داد. در سه سالگی یادگیری زبان یونانی را آغاز کرد و در دوازده سالگی بیشتر آثار افلاطون را به زبان اصلی خوانده بود. در همان سن آغاز به خواندن منطق ارسطو از روی متن اصلی کرد، یعنی زمانی که در نمونه‌خوانی کتاب پدرش، تاریخ هند به او کمک می‌کرد. سال بعد، یک دوره اقتصاد سیاسی خواند. هیچ‌وقت به خودش تعطیلی نمی‌داد تا «مبادا عادت کار از بین برود و بطالت به آدم مزه کند». وقتی چهارده‌ساله بود، یک سال در فرانسه در خانه ساموئل، برادر بن‌تنام سر کرد و برایش این فرصت را فراهم کرد که در درس‌گفتارهای علمی در مونپلیه^۳ شرکت کند. بجز این، تحصیل دانشگاهی دیگری نداشت ولی در شانزده سالگی دانسته‌هایش بیشتر از اکثر کارشناس ارشدها بود.

آنچه در جریان تحصیل غیرعادی میل بیش از همه برایش ارزش داشت این بود که پدرش اجازه داد خودش دربارهٔ رتبهٔ تحصیلی‌اش تصمیم بگیرد. «هیچ‌وقت چیزهایی را که می‌شد از طریق اندیشیدن دانست، بر زبان نیاوردم، الا زمانی که از تلاش برای دانستن آن‌ها به خاطر خودم خسته شدم».^۴ او حساب می‌کرد که بزرگسالی خود را یک ربع قرن زودتر از دیگر معاصرانش که مدرسه و دانشگاه رفته بودند، شروع کرده است. اما به قول

1. C 488

2. U 78

3. Montpellier

4. A 20

از بنتمام تا نیچه ■ ۲۷

خودش شیوهٔ تعلیمش باعث شده بود تبدیل به «ماشین استدلال محض» شود. پس از چند سال مبارزه برای اهداف آزادی خواهانه دوشادوش همکارانش در وست مینستر ریویو، یک روز وقتی مشغول کار روزانه‌اش در مقام منشی گری کمپانی هند شرقی بود، دچار فروپاشی روانی شد و باعث شد قربانی یک افسردگی عمیق شود. تا حدی که موثرترین کارها برای اصلاح آن وضع، بی حاصل می‌نمود.

به گزارش خودش با خواندن اشعار وردزورث^۱ در پاییز ۱۸۲۸ خودش را از بحران روحی نجات داده بود. آن اشعار او را نه فقط با زیبایی‌های طبیعی بلکه با جنبه‌هایی از زندگی انسان مواجه کرد که نظام بنتمام بویی از آن‌ها نبرده بود.

آن اشعار لبریز از احساساتی بودند که من دنبالشان می‌گشتم. من در آن‌ها سرچشمه‌ای از سرور درونی، شفقت و لذتی خیال‌انگیز می‌یافتم که می‌توان با تمام دیگر انسان‌ها قسمتش کرد؛ که با نزاع و کاستی نسبتی ندارد بلکه با هر بهبودی که در شرایط مادی و اجتماعی نوع بشر ایجاد می‌کند، غنای بیشتری به بار می‌آورد. من از این اشعار فرا گرفتم که وقتی شرهای بزرگ‌تر زندگی از میان می‌روند، سرچشمه‌های جاودان سعادت کدام‌اند و دیدم که تحت تاثیر آن‌ها به مراتب بهتر و خوشبخت‌ترم.^۲

میل بعد از این بحران و بهبود آن، از ستایش بنتمام دست نکشید و آثار او را جایگزین آثار تمام فلاسفهٔ اخلاق گذشته می‌دانست؛ ولی به این باور رسیده بود که نظام بنتمام در هر دو حوزهٔ شخصی و اجتماعی، احتیاج به اصلاح و تکمیل دارد.

اندیشهٔ میل در حوزهٔ فردی، تحت تاثیر شاعران انگلیسی تکامل یافت که نزد او کالریج^۳ از این جهت که حضور برجسته‌تری در ذهن‌اش داشت، از وردزورث پیشی گرفت. در بزرگسالی، کالریج و بنتمام را «دو عقل دوران آفرین بزرگ عصر خود» می‌دانست. در حوزهٔ اجتماعی، تاثیرهای جدیدی که گرفت، منشا فرانسوی داشتند - سوسیالیسم نوظهور کنت دوسن - سیمون (۱۸۲۵ - ۱۷۶۹)^۴ و پوزیتیویسم ابتدایی آگوست کنت (۱۷۹۸ - ۱۸۲۵)^۵. نظر سودگرایان بریتانیایی این بود که مالکیت خصوصی و اموال موروثی را امری مسلم

1. Wordsworth

2. A 89

3. Coleridge

4. Comte de Saint-Simon

5. Auguste Comte

و بطلان ناپذیر بدانند ولی هواداران سن - سیمون استدلال می کردند که باید تمام سرمایه و کار اجتماع را در خدمت خیر عمومی جامعه در آورند و هر شهروند موظف است به اندازه توانایی اش به جامعه کمک کند و به تناسب نیازش سهم بردارد. طرح سوسیالیست ها میل را قانع نکرد اما باعث شد به لزوم توجیه نهادهای مالکیت خصوصی و بازار آزاد پی ببرد. او آرمان گرایی سن - سیمون گراها را تحسین می کرد و از برخی اصول آن ها الهام گرفت - مخصوصا تاکید آن ها بر تساوی کامل زن و مرد.

کنت در آغاز حرفه فلسفی اش یک سن - سیمون گرا بود ولی بعد نظام خودش را تکامل بخشید و نامش را «فلسفه ثبوتی»^۱ گذاشت. یک ویژگی این نظام که تاثیری همیشگی روی اندیشه میل گذاشت این نظریه بود که دانش و جامعه بشری، سه مرحله تاریخی پشت سر گذاشته است: الهیاتی، مابعدالطبیعی و ثبوتی. این مراحل به تعبیر سن - سیمون، «زنده»^۲ یا خود کفا^۳ بودند. جوامع در مرحله اول، تبیینی فراطبیعی از پدیده ها داشتند و سعی می کردند با اعمال دینی یا کارهای جادویی بر عالم تاثیر بگذارند. به نظر کنت، این دوره از زمان نظام فتودالی تا دوره اصلاحات طول کشیده است. در مرحله مابعدالطبیعی، پدیده ها را با ماهیات و نیروها تبیین می کردند که معلوم می شود به اندازه عوامل فراطبیعی که در مرحله الهیاتی کاربرد داشتند، راز آلود است. انقلاب فرانسه به این مرحله پایان داد و حالا جهان در شرف ورود به مرحله ثبوتی یا حقیقتا علمی علم و جامعه بود.

آنچه میل از کنت و سن - سیمون گراها اخذ کرد، اندیشه تکامل^۴ بود. میل این طور برداشت کرد که در فاصله هر کدام از این دوره های زنده با دوره بعدی، دوره ای بحرانی و مخل وجود دارد و معتقد بود که خودش در چنین دوره ای زندگی می کند. بعد شروع می کند به دیدن آینده، آینده ای که در آن بهترین صفات دوره بحران با بهترین صفات دوره های زنده متحد می شوند؛ آزادی بی قید اندیشه، آزادی بی حد رفتار شخصی در تمام حالاتی که به دیگران آسیب نرساند؛ نیز، عقایدی مثل آنچه درست و غلط، مفید و مضر است، با تعلیم و تربیت اولیه و توافق عمومی تمایل ها عمیقا بر احساسات انسان ها نقش می بندد.^۵

1. positive philosophy

2. organic

3. self-contained

4. Progress

5. A 100

وقتی چنین وضعی محقق شد، نیازی به تکامل بیشتر نیست: عقاید اخلاقی چنان استوار بر عقل و ضرورت متکی اند که دیگر لازم نیست مثل تمام عقاید گذشته و حال، دوره به دوره دور انداخته شوند.

با اینکه میل از همان سال‌های اول یک روزنامه‌نگار پرکار بود، تا اواخر سی سالگی هیچ کتابی منتشر نکرد. اما اولین کتابش که در ۱۸۴۳ منتشر شد، اثری بنیادین بود که شهرتی فوری و همیشگی کسب کرد. این اثر نظام منطق^۱ نام داشت و مشتمل بر شش کتاب بود که چندین سال روی آن کار کرده بود و در مدت عمرش هشت بار ویراست شد.

این کتاب تنوع موضوعی زیادی دارد و به خواست میل، نسخه‌ی روزآمدی از سنت تجربه‌گرایی انگلیسی قرن نوزدهم را هم ارائه می‌دهد. او قرائتی غیرمذهبی^۲ از پدیدارشناسی الهیاتی بر کلی به دست می‌دهد: ماده صرفاً امکان دائم ادراک حسی است و جهان خارج «جهان ادراک‌های حسی ممکن است که طبق قواعد، یکی پس از دیگری واقع می‌شوند». او با هیوم موافق است که ما هیچ ادراکی از خود ذهن نداریم، همان‌طور که از ظهورهای آگاهانه‌ای که در وجود ما دارد، جداست و او هم معتقد بود که برای فیلسوف مسئله‌ی کاملاً دشواری است که بجز ذهن خودش، وجود دیگر اذهان را ثابت کند. ولی میل، بر خلاف تجربه‌گرایان قبلی علاقه‌ی شدیدی به منطق صوری و روش‌شناسی علوم داشت.

کتاب نظام منطق با تحلیل زبان و تبیین اقسام مختلف اسامی آغاز می‌شود (اسامی خاص، ضمائر، صفات، الفاظ کلی، اصطلاحات انتزاعی). به نظر میل تمام اسم‌ها بر اشیا دلالت دارند: اسم‌های خاص بر اشیایی دلالت دارند که اسم‌شان روی آن‌هاست و الفاظ کلی بر چیزهایی دلالت دارند که بر آن‌ها صدق می‌کنند. اما در کنار دلالت مصداقی، دلالت مفهومی هم وجود دارد: به عبارتی، واژه‌های مثل «انسان» بر سقراط دلالت می‌کنند (در میان دیگر چیزها) اما متضمن صفاتی مثل عاقل بودن و حیوان بودن هم هست.

میل نظریه‌ی مفصلی درباره‌ی نتیجه‌ی استدلال ارائه می‌کند و آن‌ها را به دو دسته‌ی نتایج واقعی و نتایج لفظی^۳ تقسیم می‌کند. نتیجه‌ی قیاس بیشتر لفظی است تا واقعی چون قیاس،

1. *System of Logic*

2. Secular

3. Verbal

دانش جدیدی به ما نمی‌دهد. نتیجه واقعی، قیاسی نیست بلکه استقرایی است، مثل زمانی که استدلال می‌کنیم «پیتر فانی است، جیمز فانی است، جان فانی است، پس همه انسان‌ها فانی‌اند». چنین استقرایی بر خلاف تصور برخی از منطق دانان، از موارد جزئی به قانون عام نمی‌رسد. قوانین عام صرفاً قوائدی هستند برای نتیجه گرفتن جزئی‌های مجهول از جزئی‌های معلوم. میل پنج قاعده یا قانون کلی برای آزمایش تشریح می‌کند تا راهنمای پژوهش علمی استقرایی باشند. میل معتقد است می‌توان با استفاده از این قواعد کلی، پژوهش تجربی را بدون توسل به حقایق پیشینی انجام داد.^۱

کتاب نظام منطق از بحث درباره منطق و زبان بسیار فراتر می‌رود. مثلاً عنوان کتاب ششم آن «درباره منطق علوم اخلاقی» است. این علوم اساسی عبارت‌اند از روانشناسی، جامعه‌شناسی و علمی که میل نامش را «رفتارشناسی»^۲ یا بررسی شکل‌گیری شخصیت می‌نامد. جامعه‌شناسی شامل علم سیاست و مطالعه اقتصاد است؛ اما کامل‌ترین تلقی میل از این موضوع‌ها در کتابی دیگر با نام اصول اقتصاد سیاسی^۳ آمد که در ۱۸۴۸ منتشر شد. میل در ارائه تجربه‌گرایی مدرن شده خود گامی مهم و بی‌سابقه برداشت. حقایق ریاضی همیشه برای تجربه‌گرایان تمام‌عیار مشکل‌ساز می‌شدند، چون ظاهراً حقایق ریاضی از مسلم‌ترین متعلق‌های دانش ما هستند، و با این حال ظاهراً مقدم بر تجربه‌اند نه محصول آن. میل معتقد است که حساب و هندسه هم، به اندازه فیزیک حاوی فرضیه‌های تجربی‌اند - آن‌ها هم فرضیه‌هایی که در تجربه چنانکه باید ثابت شده‌اند اما با این حال در پرتو تجربه بعدی اصلاح‌شدنی‌اند.

این نظریه - هرچند به نظر بیشتر فلاسفه بعدی نامعقول می‌نمود - برای هدف اصلی میل در کتاب نظام منطق ضروری بود. آن هدف عبارت بود از ابطال تصویری که او آن را «حمایت فکری بزرگ از آموزه‌های غلط و نهادهای مضر» تلقی می‌کرد. یعنی این تصور که می‌شود با شهود و مستقل از تجربه به حقایق خارج از ذهن پی برد. در واقع میل این مسئله را مهم‌ترین مسئله تمام فلسفه می‌دانست. «اختلاف این دو مکتب فلسفی با هم،

۱. منطق میل در فصل چهارم به تفصیل بررسی شده است.

یعنی مکتب شهود و مکتب تجربه و مشارکت، صرفاً محل نظر‌پردازی انتزاعی نیست؛ بلکه پر از پیامدهای عملی است و در عصر پیشرفت، بنیان بزرگ‌ترین اختلاف‌ها بر سر عقاید عملی است»^۱.

ستیزه‌جویانه‌ترین نبرد میل در این کارزار فکری در یکی از آخرین آثارش با نام ارزیابی فلسفه ویلیام هامیلتون^۲ (۱۸۶۵) در گرفت. سر ویلیام هامیلتون،^۳ فیلسوف اسکاتلندی و اصلاح‌طلب، از ۱۸۳۸ تا ۱۸۵۶ استاد منطق و مابعدالطبیعه در دانشگاه ادینبورگ بود. او در رس‌گفتارهایش سعی کرد نسخه‌تازه و اصلاح‌شده‌ای از فلسفه عقل سلیم^۴ رید ارائه کند. همان‌طور که میل سعی کرد نسخه‌تازه و اصلاح‌شده‌ای از تجربه‌گرایی هیوم به دست دهد. وقتی این درس‌گفتارها منتشر شدند میل در آن‌ها هدفی آرمانی پیدا کرد و نقدهای آتشین خود بر تمام انواع شهود‌گرایی را بر سر آن بارید.

ارزیابی میل بیشتر از متنی که ارزیابی کرده بود، مشهور شد؛ ولی امروزه همین هم چندان خواننده نمی‌شود. آثار پر مخاطب میل به قول خودش، آثاری بودند که کسی در نوشتن‌شان با او شریک بوده است. در ۱۸۵۱ با هریت^۵ که بیوه‌یک تاجر لندنی به نام جان تی‌لور^۶ بود، ازدواج کرد. زنی فاضل که با او یک دوستی بیست‌ساله صمیمی ولی پاک داشت. این ازدواج فقط هفت سال دوام داشت یعنی تا زمانی که هریت در اوینیون^۷ فوت کرد. به گفته‌ی میل او در نوشتن دو کتابچه با او همکاری داشته است. یکی درباره‌ی آزادی^۸ (منتشر شده در ۱۸۵۹) و دیگری انقیاد زنان^۹ (که در ۱۸۶۱ نوشته شد و در ۱۸۶۹ منتشر شد). در کتاب درباره‌ی آزادی می‌خواهد محدوده‌ی دخالت دولت در آزادی فردی را مشخص کند. اصل کلیدی‌اش را از قرار زیر تشریح می‌کند:

تنها هدفی که نوع بشر را مجاز به مداخله‌ی فردی یا جمعی در آزادی عمل هر انسانی می‌کند، صیانت نفس است. تنها هدفی که به خاطر آن می‌توان قدرت را بر خلاف اراده‌ی فرد، بر هر عضوی از یک

1. A 162

2. *An Examination of Sir William Hamilton's Philosophy*

3. Sir William Hamilton

4. common-sense

5. Harriet

6. John Taylor

7. Avignon

8. *On Liberty*

9. *The Subjection of Women*



هریت تیلور، الهام‌بخش، همکار و در نهایت همسر جان استوارت میل

جامعهٔ متمدن اعمال کرد، جلوگیری از آسیب رساندن به دیگران است. خیرِ خود شخص، چه مادی باشد چه اخلاقی، جواز کافی برای این کار نیست.

میل می‌گوید شخص بر ذهن و بدن خود حاکم است. او در تالیف‌اش این اصل را در حوزه‌های متعددی از همه آشکارتر در حمایت از آزادی عقیده و آزادی بیان به کار می‌برد. انتشار انقیاد زنان، نقطهٔ اوج پیکار طولانی‌مدتِ میل برای حفظ حقوق زنان و بهبود

وضع آنان بود. وقتی جیمز میل در کتاب جستار دربارهٔ حکومت تأیید کرد که لازم نیست زنان رای بدهند، چون منافع آنها مطابق منافع مردان است، جان استوارت جوان، به پشتیبانی بنتام با این عقیده مخالفت کرد. در کتاب تاملاتی دربارهٔ اصلاح مجلس^۱ (انتشار ۱۸۵۹) پیشنهاد داد که هر صاحب‌خانهٔ فرهیخته‌ای، چه مرد چه زن، باید حق رای داشته باشد، «چون وقتی مالیات گیرها بین مرد و زن فرقی نمی‌گذارند، جمع‌کنندهٔ آرا چرا باید فرق بگذارد؟»^۲ در ۱۸۶۶ دادخواستی برای حق رای زنان ارائه کرد و طی بحث دربارهٔ لایحهٔ اصلاح دوم،^۳ یک اصلاحیه پیشنهاد داد - که هفتاد و سه رای آورد - تا بندهایی که حق رای زنان را محدود کرده‌اند، حذف شوند. اما کتاب انقیاد زنان به مسائلی بسیار گسترده‌تر از حق رای پرداخت و اساساً به نهاد ازدواج آن‌طور که قانون و اخلاق و ویکتوریایی تفسیر کرده بود، حمله کرد. او معتقد بود این نوع زناشویی در واقع شکلی از بندگی خانه‌زاد است. میل از ۱۸۶۵ تا ۱۸۶۸ نمایندهٔ وست‌مینستر در مجلس بود. علاوه بر مسائل برابری زن و مرد به امور ایرلند و اصلاح انتخابات^۴ علاقه داشت. او منتقد سیاست سرکوب حکومت بریتانیا در ایرلند بود و کتابچه‌ای در حمایت از اصلاح اساسی نظام زمین‌داری نوشت. در انتخابات مجلس از نمایندگی تناسبی^۵ حمایت می‌کرد، چون سپر زورگویی اکثریت به اقلیت بود. تاملات او دربارهٔ این موضوع‌ها در ۱۸۶۱ در کتابی با نام ملاحظاتی دربارهٔ حکومت انتخابی^۶ چاپ شدند.

میل سال‌های آخر عمرش به همراه دخترخوانده‌اش، هلن تیلور در اوینیون ساکن بود. همان جا در ۱۸۷۳ دیده از جهان فروبست و در کنار همسرش به خاک سپرده شد. دخترخوانده‌اش دو اثر او یعنی زندگینامهٔ خودنوشت^۷ و سه جستار دربارهٔ دین^۸ را پس از مرگش منتشر کرد.

1. *Thoughts on Parliamentary Reform*

2. *CW* xix. 328

3. *Second Reform Bill*

4. *electoral reform*

5. *proportional representation* در این نحوه انتخابات، احزاب متناسب با آرای می‌کسب می‌کنند

در مجلس صاحب کرسی می‌شوند. - م.

6. *Considerations on Representative Government*

7. *Autobiography*

8. *Three Essays on Religion*

هر چند لیبرالیسم میل همیشه هواخواهانی داشته، اشتهارش به فیلسوف نظام‌مند بودن، بلافاصله بعد از مرگش از بین رفت. بنیان‌گذاران منطقی‌نمادی^۱ جدید اعتنایی به اثر منطقی او نکردند. تجربه‌گرایی او هم دچار سیل ایده‌آلیسمی شد که در آخرین دهه‌های قرن نوزدهم بریتانیا را درنوردیده بود. فقط وقتی در ۱۹۳۰ تجربه‌گرایی دوباره با اقبال روبرو شد، آثار او دوباره پر مخاطب شدند. ولی هنری سجویک^۲ (۱۹۰۰-۱۸۳۸) باعث شد سنت سودگرایی بدون هیچ وقفه‌ای به حیات خود ادامه دهد. او اثر اصلی خود، یعنی روش‌های اخلاق^۳ را یک سال بعد از مرگ میل منتشر کرد.

سجویک از اعضای کالج ترینیتی کمبریج بود که در ۱۸۶۹ به دلایل وجدانی از کار استعفا داد. در ۱۸۸۳ در همان دانشگاه استاد فلسفه شد. ابتدا چشم‌پسته هوادار میل بود و نظام او را به این خاطر قبول کرده بود که او را از قواعد اخلاقی مستبدانه^۴ نحوه تربیت‌اش فارغ می‌کرد. اما به این نتیجه رسید که دو اصل بزرگ نظام میل با هم تناقض دارند: لذت‌گرایی روان‌شناختی (همه طالب لذت خویش‌اند) و لذت‌گرایی اخلاقی (همه باید طالب رفاه عمومی باشند). در روش‌های اخلاق یکی از وظایف اصلی‌اش حل این مسئله بود که نامش را «دوگانه‌انگاری عقل عملی»^۴ گذاشت.

سجویک در جریان اندیشیدن‌اش از اصل لذت‌گرایی روان‌شناختی پرهیز کرد و به جایش از اصل اخلاقی خودخواهی معقول^۵ استفاده کرد که بنا بر آن هر شخصی موظف است در طلب خیر خود باشد؛ او معتقد است که این اصل به نحو شهودی بدیهی است. نیز، نتیجه گرفت که لذت‌گرایی اخلاقی فقط می‌تواند مبتنی بر شهودهای اخلاقی بنیادین باشد. به این ترتیب نظام او سودگرایی را با شهودگرایی تلفیق کرده است که شهود به نظر او، رهیافت عقل سلیم به اخلاق است. با این حال معتقد بود که شهودهای متعارف عقل سلیم، خیلی محدود و شخصی‌اند؛ شهودهایی که بنیان اخلاق سودگرایی‌اند، انتزاعی‌ترند. یکی همین که خیر آینده به اندازه خیر کنونی اهمیت دارد. دیگری اینکه از نگاه عالم هستی، خیر یک شخص به اندازه خیر سایر اشخاص اهمیت دارد.

1. symbolic logic

2. Henry Sidgwick

3. *Methods of Ethics*

4. dualism of practical reason

5. rational egoism

مشکلی که باقی می ماند، سازگار کردن شهودهای سودگرایی با شهودهای خودخواهی معقول است. سیجویک به این نتیجه رسید که راه حل کاملی برای حل نزاع بین رفاه شخصی و رفاه عمومی بر مبنای تجارب این جهانی ممکن نیست.^۱ او قبول دارد که درباره بیشتر مردم، پیوند نفع شخصی با تکلیف شخص از طریق اعتقاد به خداوند و جاودانگی شخص میسر می شود. از آنجا که دوست نداشت در این زمینه به خدا متوسل شود، متاسفانه نتیجه گرفت «می بینیم که تلاش درازمدت عقل بشر برای تنظیم کمال مطلوب رفتار عقلانی از قبل محکوم به شکست حتمی بوده است».^۲ او در حین کار برای انجمن روان پژوهی^۳ که در ۱۸۸۲ تاسیس شده بود، با جستجوی شواهد تجربی برای اثبات حیات فرد پس از مرگ، خود را تسلی می داد.

فلسفه اراده شوپنهاور

بتنام هنگام تشریح اصل سود، آن را در مقابل اصل ریاضت قرار داد که اعمالی را تایید می کرد که باعث کاهش رفاه شخص می شود. هدف اصلی حمله بتنام، اخلاق مسیحی بود ولی مسیحیان هیچ وقت به نحو تمام و کمال قائل به اصل ریاضت نبوده اند. تنها فیلسوفی که تا مرز اعتراف به این اصل پیش رفت، آرتور شوپنهاور^۴ ملحد بود که وقتی کتاب مقدمه ای بر اصول اخلاق و قانون گذاری بتنام منتشر شد، یک ساله بود.

شوپنهاور پسر یک تاجر اهل داننسیگ^۵ بود و او را طوری بار آوردند که به کار بازرگانی بپردازد تا اینکه پدرش در ۱۸۰۳ از دنیا رفت. بعد از آن به دنبال تحصیل رفت و در ۱۸۱۰ در دانشگاه گوتینگن در رشته فلسفه مشغول خواندن شد البته بعد از اینکه به اشتباه دانشجوی پزشکی شده بود. کانت و افلاطون، فلاسفه محبوب او بودند ولی وقتی در ۱۸۱۱ در برلین پای درس گفتارهای شاگرد کانت یعنی فیخته نشست، از او خوشش نیامد. مخصوصاً از ملی گرایی^۶ فیخته بیزار بود و به جای اینکه به مبارزه پرسی ها علیه ناپلئون پیوندد، کنار گرفت تا اثری به نام درباره ریشه چهار گانه اصل دلیل کافی^۷ بنویسد که در

1. *ME*, p. xix

2. *ME*, end

3. Society for Psychological Research

4. Arthur Schopenhauer

5. Danzig

6. nationalism

7. *On the Fourfold Root of the Principle of Sufficient Reason*

۱۸۱۳ آن را به عنوان پایان نامه دکتری به دانشگاه ینا ارائه کرد.

طی سال‌های ۱۸۱۴ تا ۱۸ اثر عمده‌اش یعنی جهان همچون اراده و تصور را نوشت. این اثر به چهار کتاب تقسیم شده است. کتاب اول و سوم مختص تصور بودن جهان و کتاب دوم و چهارم مختص اراده بودن جهان است. منظور شوپنهاور از «تصور»^۱ (به آلمانی *Vorstellung* که گاهی به «representation» (بازنمود) ترجمه می‌شود) مفهوم نیست بلکه یک تجربه عینی است. یعنی همان چیزی که لاک و برکلی نامش را «تصور» می‌گذاشتند. به نظر شوپنهاور جهان فقط تصور است و فقط در ارتباط با آگاهی وجود دارد: «جهان تصور من است». بدن ما نقطه آغاز ادراک ما از جهان است و سایر اشیا از طریق تأثیری که بر یکدیگر می‌گذارند، شناخته می‌شوند.

تبیین شوپنهاور از تصور بودن جهان فرق چندانی با نظام کانت ندارد. اما اینکه در کتاب دوم، جهان، اراده است، خیلی اصیل است. شوپنهاور می‌گوید علم، حرکت اجسام را بر حسب قوانینی مثل لختی و گرانش تبیین می‌کند. اما علم، ماهیت درونی این نیروها را تبیین نمی‌کند. در واقع اگر انسان چیزی غیر از یک شناسای آگاه^۲ بود، چنین تبیینی هیچ وقت به دست داده نمی‌شد. با این حال من ریشه در جهان دارم و جسم من صرفاً یک شی در میان سایر اشیا نیست بلکه دارای قدرت فعالی است که از آن آگاهم. فقط و فقط همین به ما توانایی می‌دهد که به ماهیت اشیا پی ببریم. «پاسخ به این معما به شناسای آگاهی داده می‌شود که به شکل یک فرد پدیدار شده است و پاسخ اراده است. فقط و فقط همین، کلید پی بردن به وجود خودش را به او می‌دهد، معنا را برایش آشکار می‌کند و ساز و کار درونی وجود، عمل و حرکاتش را به او نشان می‌دهد.»^۳ همه ما خود را شی و اراده می‌دانیم و همین، هر پدیدار دیگری در طبیعت را برایمان آشکار می‌کند. لابد ماهیت درونی تمام اشیا همان چیزی است که در درون خودمان نامش را اراده گذاشته‌ایم. اما اراده، مراتب بسیار متفاوتی دارد. رو به پایین به جاذبه و مغناطیس می‌رسیم و فقط در مراتب بالا، سر و

1. idea

2. knowing subject

3. WWI100

کله خودمختاری^۱ و شناخت پیدا می‌شود. به این ترتیب، اراده همان نفس الامر واقعی است که کانت نتوانست پیدایش کند.

وقتی شوپنهاور قبول دارد که اشیای بی‌جان بر اساس دلیل یا انگیزه عمل نمی‌کنند، چرا به جای اینکه گرایش‌های طبیعی آن‌ها را مثل ارسطو «تمایل»^۲ یا مثل نیوتن «نیرو» بنامد، از واژه «اراده» استفاده می‌کند؟ شوپنهاور پاسخ می‌دهد که اگر ما نیرو را بر حسب اراده تبیین کنیم، با شناخته‌شده، ناشناخته را توضیح داده‌ایم. ما تنها شناخت بی‌واسطه‌ای که از ماهیت درونی جهان داریم، توسط آگاهی ما از اراده‌مان به ما رسیده است.

ولی ماهیت خود اراده چیست؟ شوپنهاور می‌گوید هر اراده‌ای از خواست^۳ نشات می‌گیرد و خواست هم از کمبود ناشی می‌شود و بنابراین اراده از رنج نشات می‌گیرد. اگر خواهشی^۴ هست، صرفاً به دنبال خواهش دیگری پدید آمده است؛ همیشه امیال ما بیش از آن چیزی هستند که بتوانیم ارضایشان کنیم. اگر آگاهی ما با اراده ما پر شده باشد، هیچ‌وقت روی خوشبختی یا آرامش رانمی‌بینیم؛ بهترین امید ما این است که رنج و ملالت جای خود را عوض کنند.

شوپنهاور در کتاب سوم و چهارم شاهکارش دو راه برای رهایی از اسارت اراده ارائه می‌کند. اولین راه رهایی، هنر است یعنی از طریق غور محض و بی‌غرض در زیبایی. دومین راه رهایی، ترک تعلق^۵ است. فقط با ترک تعلق از اراده به زیستن، می‌توان کاملاً از استبداد اراده خلاص شد. ترک تعلق از اراده به زیستن نه با خودکشی بلکه با ریاضت^۶ میسر می‌شود. برای پیشرفت اخلاقی واقعی نه تنها باید از تبه‌کاری (لذت بردن از آزار دیگران) و بدی (دیگران را ابزار رسیدن به مقاصد خود کردن) دست بکشیم بلکه باید به عدالت محض (آنچه بر نفس خویش نمی‌پسندیم، نیز بر نفس دیگری نپسندیم)^۷ و خوبی تمام (اینکه

1. self-determination

2. appetite

3. want

4. wish

5. renunciation

6. asceticism

۷. ترجمه با الهام از این بیت سعدی در موعظ:

یاد دارم ز پیر دانشمند

تو هم از من به یاد دار این پند

هر چه بر نفس خویش نپسندی

نیز بر نفس دیگری مپسندم.

کسی حاضر باشد خود را فدای دیگران کند) رفتار کنیم. ما باید از فضیلت فراتر برویم و به ریاضت برسیم. باید به چنان نفرتی از این جهان نفرت‌انگیز برسیم که دیگر فکر نکنم کافی است دیگران را مثل خودم دوست داشته باشم یا از امیالی که مانع خیر آن‌هاست، دست بردارم. برای رسیدن به کمال مطلوب باید عفت، فقر و ترک پیشه کنم و وقتی مرگ برای رهایی از شر به سراغم آمد به او خوش آمد بگویم.

شوپنهاور شیوهٔ قدیسان مسیحی، هندویی و بودایی را الگوی از خود گذشتگی می‌دانست. ولی زهدی که او در نظر داشت، متکی بر هیچ مذهبی نبود و قبول داشت که زندگی بیشتر قدیسان، پر از خرافات است. به نظر او اعتقادات مذهبی، لباس‌هایی اسطوره‌ای‌اند که افراد تعلیم‌نندیده بر تن حقایق دست‌نیافتنی کرده‌اند. اما نظام او به وضوح تحت تاثیر آموزهٔ مایا^۱ در فلسفهٔ هندی بود. طبق این آموزه، اذهان و اشیای فردی، همگی نمود صرف‌اند و حجاب مایا هستند.

جهان همچون اراده و تصور، چندان تاثیر سریعی نداشت. شوپنهاور در ۱۸۲۰ به دانشگاه برلین رفت که هگل فیلسوف غالب در آن دانشگاه بود و او احترام زیادی برای هگل قائل نبود. او به «تاثیر مخدر دوره‌های طولانی مدتی که حتی یک اندیشه هم در آن‌ها نیست»^۲ پوزخند می‌زد. شوپنهاور عمداً ساعت کلاس‌هایش را با ساعت کلاس‌های هگل همزمان کرد ولی نتوانست دانشجویها را به کلاس خود جذب کند. تحریم شدن کلاس‌هایش در کورهٔ نفرتش از نظام هگل دمید. نظامی که به نظر او بیشترش مهمل یا به تعبیر خودش «چرندیاتی شدیداً زنده و خسته‌کننده»^۳ است.

نبوغ او به رسمیت شناخته نشد تا اینکه در ۱۸۳۹ در نروژ به خاطر نوشتن رساله‌ای دربارهٔ آزادی اراده^۴ برندهٔ جایزه شد. این رساله در ۱۸۴۱ منتشر شد. همزمان با انتشار رساله‌اش دربارهٔ بنیاد اخلاق که دو مسئلهٔ بنیادین اخلاق^۵ نام داشت. در ۱۸۴۴ ویراست مبسوطی از کتاب جهان همچون اراده و تصور، و در ۱۸۵۱ مجموعه‌ای از مقالاتش با عنوان ذیل‌ها و حاشیه‌ها^۵ را منتشر کرد. این دو اثر باعث شدند عموم مردم از سبک

1. Maya

2. WWI26

3. *On the Freedom of the Will*4. *Two Fundamental Problems of Ethics*5. *Parerga and Paralipomena*

ادبی بذله‌گویانه و روان او قدردانی کنند، همین‌طور هم با لذت یا نفرت، عقاید بی‌ادبانه و به لحاظ سیاسی غلط او را مزه کنند.

انقلاب‌های ناموفق قاره‌ای در ۱۸۴۸ دقیقاً بعد از شصت سالگی شوپنهاور اتفاق افتادند. در شصت سالگی محبوب نسلی بود که از تلاش سیاسی برای بهبود اوضاع جهان سرخورده شده بودند. حالا دیگر محبوب همان نهاد دانشگاهی آلمان بود که در نوشته‌هایش آن را به باد انتقاد گرفته بود. او در همین جهانی که آن را به عنوان توهمی نفرت‌آور تقبیح می‌کرد، از نعمت‌های فراوان برخوردار بود. اگر کسی گله می‌کرد که چرا زندگی خودش با آن زندگی زاهدانهٔ آرمانی که جار می‌زند، خیلی فرق دارد، پاسخ می‌داد «تقاضای عجیبی است که از یک فیلسوف اخلاق بخواهیم فقط آن فضیلتی را یاد بدهد که خودش دارد». او در ۱۸۶۰ از دنیا رفت.

اخلاق و دین از نگاه کیرکگارد

وقتی شوپنهاور در فرانکفورت داشت جهان همچون اراده و تصور را بسط می‌داد، در کپنهاگ، فیلسوفی دانمارکی مشغول خلق مجموعه رساله‌هایی بود که در آن‌ها بر اساس مبانی مابعدالطبیعی کاملاً متفاوتی، لزوم زهد را نتیجه می‌گرفت. این فیلسوف سورن آبه کیرکگارد^۱ بود که در ۱۸۱۳ در یک خانوادهٔ محنت‌زده به دنیا آمد. قبل از اینکه به بلوغ برسد، مادر و پنج نفر از شش خواهر و برادرش را از دست داد. پدرش معتقد بود که وقتی پسرک چوپانی بوده است به خاطر کفرگویی نفرین شده است. کیرکگارد در ۱۸۳۰ به دانشگاه کپنهاگ فرستاده شد تا الهیات بخواند. او هم آنجا مثل شوپنهاور با فلسفهٔ هگل آشنا و از آن بیزار شد. الهیات را دوست نداشت ولی در ۱۸۳۸ در اثر تجربه‌ای عرفانی که «لذتی وصف‌نشدنی» داشته، تغییر آیین داد. در ۱۸۴۰ با دختری به نام رگینه اولسن نامزدی کرد ولی یک سال بعد نامزدی‌اش با او را به هم زد و به این نتیجه رسید که سرگذشت خودش و خانواده‌اش نشان می‌دهد که ازدواج برایش مناسب نیست. از آن به بعد خودش را کسی می‌دانست که رسالتش فیلسوف بودن است.

1. Søren Aabye Kierkegaard

2. Regine Olsen

کیر گگارد در ۱۸۴۱ پس از تکمیل پایان‌نامه‌اش که دربارهٔ طنز سقراطی بود به برلین رفت در درس گفتارهای شلینگ حاضر شد. آنجا نفرتش از ایده آلیسم آلمانی شعله‌ورتر شد؛ ولی بر خلاف شوپنهاور، معتقد بود خطای آن فلسفه این است که به انسان فردی عینی کمتر اهمیت داده است. او مثل شوپنهاور برای مخاطبانش مسیری تعیین می‌کند که به ترک تعلق می‌رسد. اما در قرائت او، رسیدن به مراحل بالاتر این مسیر، موجب نقصان فردیت نمی‌شود، بلکه گامی است در جهت تصدیق شخصیت یگانهٔ خود شخص.

نظام کیر گگارد بین سال‌های ۱۸۴۳ و ۱۸۴۶ طی سلسله آثاری که با نام‌های مستعار متفاوت منتشر می‌شدند، تفصیل داده شد. کتاب یا این یا آن که در ۱۸۴۳ منتشر شد، دو نگاه متفاوت به زندگی را ارائه می‌دهد، یکی نگاه زیبایی‌شناختی،^۱ دیگری نگاه اخلاقی. از همان لحظه‌ای که فرد عضو بی‌چون و چرای جمع می‌شود، زندگی زیبایی‌شناسانه اولین گام به سمت کمال شخص^۲ است. شخص زیبایی‌شناس به دنبال لذت است اما این کار را با ذوق و ظرافت انجام می‌دهد. ویژگی ذاتی چنین شخصیتی شانه خالی کردن از پذیرفتن مسئولیت‌هایی است، چه شخصی چه اجتماعی و چه شعلی، که آزادی‌اش را در بهره‌بردن از چیزی که برایش بلافاصله دلرباست، محدود کنند. این شخص ممکن است با گذشت زمان دریابد که خواهان آزادی آنی بودن، در واقع محدودکنندهٔ توانایی‌های او است. اگر این اتفاق بیفتد، شخص به سوی مرحلهٔ اخلاقی می‌رود. او در این مرحله داخل در نهادهای اجتماعی می‌شود و تعهدات صادره از جانب آن‌ها را می‌پذیرد. اما هرچقدر هم به سختی تلاش می‌کند که به قانون اخلاقی عمل کند، می‌بیند در توان او نیست. او قبل از خدا همیشه در اشتباه است.

روش اخلاقی و روش زیبایی‌شناختی زندگی، هر دو باید با صعود به دایرهٔ دین، تعالی بیابند. او در آثار مستعار بعدی‌اش این پیام را به انحای مختلف منتقل می‌کند: ترس و لرز،^۳ انتشار ۱۸۴۳، مفهوم دلهره،^۴ انتشار ۱۸۴۴، مراحل مسیر زندگی،^۵ انتشار ۱۸۴۵. این سلسله

۱. aesthetic یا حسّانی - م.

2. self-realization

3. *Fear and Trembling*

4. *The Concept of Anxiety*

5. *Stages on Life's Way*

آثار با انتشار کتاب طولانی پی‌نوشت غیر علمی پایانی^۱ در ۱۸۴۶ به اوج خود رسیدند. پیام او در این کتاب این است که ایمان بر خلاف ادعای هگلی‌ها، محصول استدلال عینی نیست. انتقال از مرحله اخلاقی به حوزه دین در ترس و لرز به وضوح تصویر شده است. او داستان فرمان خداوند به ابراهیم برای قربانی کردن اسحق در کتاب مقدس را دست‌مایه نوشتن این کتاب کرده است. یک قهرمان اخلاقی مثل سقراط، زندگی خود را وقف جستجوی یک قانون اخلاقی همگانی می‌کند؛ ولی ابراهیم در اطاعت از فرمان ویژه خداوند، قانون اخلاقی را زیر پا می‌گذارد. این همان چیزی است که کیرکگارد نامش را «تعلیق غایت گریانه اخلاق»^۲ می‌نامد. یعنی عمل ابراهیم، سرپیچی از نظام اخلاق برای رسیدن به غایتی (*telos*) فراتر از آن بود. ولی اگر کسی ندایی حس کند که او را به نقض قانون اخلاقی فرا می‌خواند، هیچ‌کس نمی‌تواند به او بگوید که این ندا صرفاً وسوسه است یا یک فرمان واقعی از طرف خدا. حتی خودش هم نمی‌تواند این را بداند یا برای خودش ثابت کند: او باید از روی ایمان کور تصمیم بگیرد.

کیرکگارد بعد از یک تجربه عرفانی دیگر در ۱۸۴۸ سبک واضح‌تری برای نوشتن انتخاب کرد و با نام خودش چند کتاب و گفتار مسیحی نوشت، مثل طهارت قلب یکی کردن هم‌هاست^۳ (۱۸۴۷)، و اعمال عشق^۴ (۱۸۴۷). ولی برای نوشتن کتاب بیماری تادم مرگ^۵ دوباره نام مستعار انتخاب کرد. او در این کتاب، ایمان را تنها بدیل ناامیدی و شرط لازم تحقق کامل وجود یا خویشتن^۶ اصیل فرد معرفی می‌کند.

بیشتر نیمه دوم زندگی کیرکگارد به نزاع با کلیسای دانمارک گذشت که به نظر او از مسیحیت فقط اسمش را داشت. او شدیداً منتقد اسقف اعظم، مینستر^۷ بود و بعد از اینکه اسقف در ۱۸۵۴ از دنیا رفت، با انتشار نقد تندى به او حمله کرد. او دست به انتشار و تامین مالی یک یومیه^۸ ضد کلیسا با نام اکنون^۹ زد که تا نه شماره پیش رفت.

1. *Concluding Unscientific Postscript*

2. teleological suspension of the ethical

3. *Purity of Heart is to Will One Thing*

5. *Sickness unto Death*

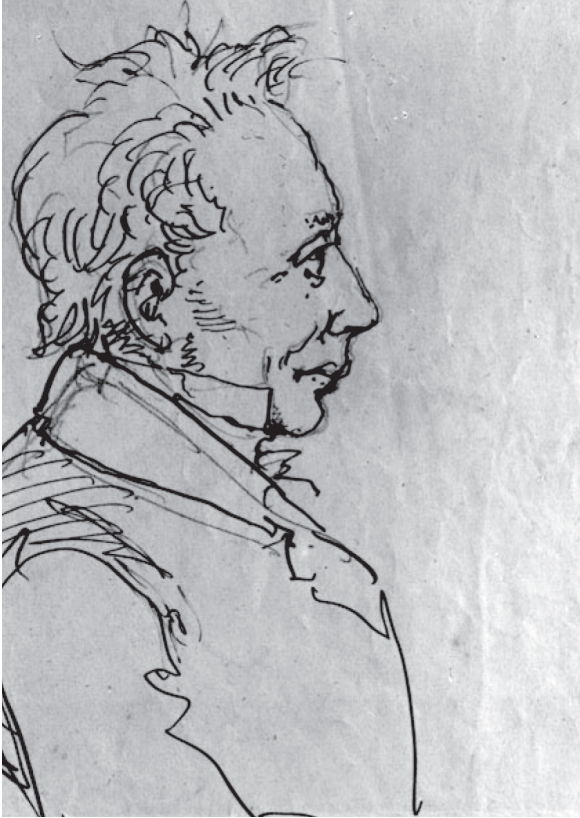
8. broadsheet

6. selfhood

9. *The Moment*

4. *Works of Love*

7. J. P. Mynster



یک نقاشی که ویلهلم مارستراند پس از مرگ کیرکگارد کشیده است

بعد، یک روز در خیابان از حال رفت و پس از چند هفته بیماری در نوامبر ۱۸۵۵ از دنیا رفت. به رغم خواسته خودش و به رغم اعتراض‌های برادرزاده‌اش، او را طبق مناسک کلیسا به خاک سپردند.

ماتریالیسم دیالکتیک

نیروی محرک فلسفی شوپنهاور و کیرکگارد، واکنش نشان دادن به نظام هگل بود. اما

خشن‌ترین و با نفوذترین رد هگل‌گرایی، از جانب کارل مارکس^۱ بود که ماموریت فلسفی خود را «زیر و زبر کردن هگل» می‌دانست. در نظر گاه او، ایده‌آلیسم دیالکتیک هگل، جای خود را به ماتریالیسم دیالکتیک داد.

پدر مارکس یک یهودی اصلاح‌گرا بود که کمی بعد از تولد پسرش در ۱۸۱۶ به آیین پروتستان درآمد. کارل جوان در شهر ترییر^۲ به مدرسه رفت و تا یک سال در دانشگاه بن^۳ حاضر شد. آنجا حقوق می‌خواند و عیاشی می‌کرد. بعد، پنج سال در دانشگاه برلین بود. آنجا سر به راه شد، با شعر خو گرفت و از حقوق به فلسفه رو آورد. وقتی مارکس به برلین رسید، هگل از دنیا رفته بود ولی فلسفه هگل را با گروهی از چپی‌ها که به هگلی‌های جوان^۴ موسوم بودند، خواند. لودویگ فویرباخ^۵ عضو این دسته و برونو باوئر^۶ رهبرشان بود. مارکس از هگل و باوئر یاد گرفت که تاریخ را یک فرایند دیالکتیک بدانند. هر مرحله تاریخی را مرحله قبلیش بر اساس اصول بنیادی یا مابعدالطبیعی تعیین می‌بخشد، آن هم طی فرایندی که شباهت بسیار زیادی با اثبات هندسی دارد.

هگلی‌های جوان اهمیت زیادی به مفهوم هگلی از خود بیگانگی^۷ می‌دادند که به معنای حالتی است که افراد در آن، چیزی بیرون از خود را طوری می‌بینند که انگار عنصر ذاتی وجود خودشان است. آن نوع از خود بیگانگی که هگل بر آن تأکید داشت، نوعی است که افراد در آن، که همگی تجلی‌های یک روح واحدند، به جای اینکه همدیگر را عضوی از یک وحدت بنیادین بدانند، رقیب همدیگر می‌دانند. باوئر و فویرباخ بیشتر از او، دین را بالاترین شکل از خود بیگانگی می‌دانستند چون انسان‌ها که عالی‌ترین موجودات‌اند، در این حالت، زندگی و آگاهی خود را بر بهشتی خیالی فرافکنی می‌کنند. فویرباخ می‌نویسد «دین، جدایی انسان از خودش است. او خدا را به عنوان یک موجود مخالف در مقابل خود قرار می‌دهد».^۸

به نظر هگل و فویرباخ، دین نوعی آگاهی غلط است. به نظر هگل این مشکل با

1. Karl Marx

2. Trier

3. Bonn University

4. Young Hegelians

5. Ludwig Feuerbach

6. Bruno Bauer

7. alienation

8. Wvi. 41

ترجمه اسطوره‌های دینی به مابعدالطبیعه ایده‌آلیستی حل می‌شود. ولی به نظر فویرباخ، خود هگل گرای نوعی از خود بیگانگی است. دین نباید ترجمه شود، باید حذف شود و فهم ثبوتی و طبیعت‌گرایانه از زندگی روزمره انسان‌ها در جامعه جایگزین‌اش شود. مارکس قبول دارد که دین نوعی آگاهی غلط است ولی معتقد است که هگل و فویرباخ برای از خود بیگانگی علاج کافی نداشتند. هگل انسان را موجودی می‌داند که صرفاً نظاره‌گر فرایندی است که باید اداره کند. از طرفی هم فویرباخ نفهمیده بود که خدا تنها موجود بیگانه‌ای نیست که انسان‌ها می‌پرستند. مهم‌تر از همه این‌ها پول است که نشانگر از خود بیگانگی انسان‌ها در کار است. مارکس در نقد فلسفه سیاسی هگل می‌نویسد تا وقتی دولت بر مبنای مالکیت خصوصی باشد، دولت نیز انسان‌ها را با ماهیت واقعی‌شان بیگانه می‌کند. تامل فلسفی، از خود بیگانگی را از بین نمی‌برد: تنها چیزی که برای این کار لازم است، انقلاب اجتماعی است. «فلاسفه فقط به شیوه‌های مختلف، جهان را تفسیر می‌کنند در حالی که مسئله، تغییر آن است».^۱

مارکس پس از اخذ درجه دکتری از دانشگاه ینا با پایان‌نامه‌ای درباره دموکریتوس و اپیکور، در ۱۸۴۲ از هگلی‌های جوان برید و در شهر کلن اقامت گزید و به روزنامه‌نگاری سیاسی مشغول شد. او ویراستار روزنامه‌ای تندرو به نام *راینیشه تسایتونگ*^۲ شد. در ۱۸۴۳ با زنی به نام جنی فون وستفالن^۳ ازدواج کرد که از بیچگی همدیگر را می‌شناختند. او دختر یکی از اشراف‌زادگان دربار پروس بود. با اینکه مارکس اخلاق تند و مستبدانه‌ای داشت - که بین فلاسفه بزرگ معمول نیست - تا مرگ جنی در ۱۸۸۱ با هم خوشبخت بودند. کمی بعد از ازدواج مارکس، حکومت پروس *راینیشه تسایتونگ* را زیر فشار تزار روسیه بست. مارکس به پاریس نقل مکان کرد و آنجا بیشتر به کار روزنامه‌نگاری پرداخت، با آثار سنتی اقتصاد سیاسی انگلیس آشنا شد و چند دوست تندرو پیدا کرد. برجسته‌ترین دوست او فردریک انگلس^۴ بود که تازه از کار برای پدرش در یک کارخانه نخریسی در منچستر انصراف داده بود و در همان شهر کتابی درباره طبقات کار در انگلستان نوشته

1. TF 11

2. *Rheinische Zeitung*

3. Jenny von Westphalen

4. Friedrich Engels

بود. مارکس و انگلس بعد از دیداری در کافه دی ریژنس^۱ در پاریس کار کردن روی نظریه «کمونیسم»^۲ را آغاز کردند که به معنای حذف مالکیت خصوصی به نفع مالکیت اشتراکی است. اثر بزرگی که در نوشتنش با هم همکاری داشتند، کتاب ایدئولوژی آلمانی^۳ بود که در بروکسل پایان یافت. همان جا بود که مارکس بعد از اخراج از پاریس به خاطر اینکه روزنامه‌نگار توطئه‌گر شناخته شد، مجبور به مهاجرت شد.

مارکس و انگلس در این کتاب، فهم ماده‌گرایانه از تاریخ را ارائه کردند. زندگی، آگاهی را تعیین می‌بخشد نه آگاهی، زندگی را. واقعیت اساسی تاریخ، فرایند تولید اقتصادی است و برای فهم این امر باید شرایط اساسی این تولید را فهمید. حالت‌های مختلف تولید، باعث شکل‌گیری طبقات اجتماعی، جنگ بین آن‌ها و در نهایت آشکال حیات سیاسی، قانون و اخلاق می‌شود. مثلاً ماشین دستی جامعه‌ای می‌سازد که ارباب‌های فئودالی آن را اداره می‌کنند و ماشین بخار جامعه‌ای می‌سازد که سرمایه‌داران صنعتی حاکم‌آیند. فرایندی دیالکتیکی جهان را از این مراحل عبور می‌دهد تا به انقلاب کارگری^۴ و در نهایت به کمونیسم برسد. کتاب ایدئولوژی آلمانی تا مدت زیادی بعد از مرگ مارکس منتشر نشد اما چکیده اندیشه‌های موجود در آن کتاب در کتابی با عنوان فقر فلسفه^۵ در ۱۸۴۷ منتشر شد (که جوابیه‌ای بود به کتابی با نام فلسفه فقر نوشته پیر ژوزف پرودون).^۶ تقریر معروف تر در ک ماده‌گرایانه تاریخ، کتاب بیانیه کمونیسم^۷ بود که مارکس در فوریه ۱۸۴۸ بر اساس پیش‌نویس‌های انگلس نوشت. قرار بود این کتاب مظهر اصول و آرمان‌های جامعه نوینان کمونیست باشد. انگلس، پیام این بیانیه را در دیباچه یکی از ویراست‌های بعدی از قرار زیر آورده است:

تمام تاریخ بشر (بعد از فروپاشی جوامع قبیله‌ای اولیه که مالکیت زمین‌ها اشتراکی بود) تاریخ جنگ طبقاتی، رقابت استثمار کننده با استثمار شونده و رقابت طبقات حاکم با طبقات مظلوم است؛ تاریخ این جنگ طبقاتی به شکل‌گیری سلسله تکامل‌هایی انجامیده که امروز به مرحله‌ای رسیده است

-
- | | | |
|---------------------------|------------------------------|--------------------|
| 1. Café de Régence | 2. communism | 3. German Ideology |
| 4. proletarian revolution | 5. The Poverty of Philosophy | |
| 6. P. J. Proudhon | 7. The Communist Manifesto | |

که طبقهٔ استثمار شده و مظلوم - طبقه کارگر -^۱ نمی‌تواند از سلطهٔ طبقهٔ استثمار کننده و حاکم - طبقهٔ سرمایه‌داران -^۲ رها شود، مگر اینکه همزمان و یک بار برای همیشه، تمام جامعه از استثمار، ظلم، فاصله و جنگ طبقاتی رها شود.^۳

معروف‌ترین عبارات‌های بیابیه، عبارات‌های پایانی آن است: «بگذار طبقات حاکم در انقلاب کمونیستی به لرزه درآیند. کارگران جز زنجیرهایشان چیزی ندارند که ببازند. ولی جهانی برای برنده شدن دارند. ای کارگران تمام کشورها، متحد شوید!»

همان سالی که بیابیه منتشر شد، در شهرهای زیادی شورش مسلحانه شکل گرفت، مخصوصاً در پاریس، برلین، میلان و رم. مارکس و انگلس، مدت کوتاهی به آلمان برگشتند و انقلابیون را وادار به برپایی یک نظام آموزشی غیر دولتی، ملی‌سازی حمل و نقل و بانکداری و تحمیل مالیات بر درآمد تصاعدی کردند. مارکس بعد از فروپاشی انقلاب، دو بار در کلن محاکمه شد. یک بار به جرم توهین به دادستان کل و بار دیگر به خاطر تحریک به شورش. او از هر دو اتهام تبرئه شد ولی از قلمرو پروس تبعید شد. مدت کوتاهی به پاریس آمد ولی از آنجا هم اخراج شد. باقی عمرش را در لندن و اغلب در فقر مطلق سپری کرد که باعث شد سه تن از شش فرزندش از گرسنگی بمیرند.

مارکس در لندن با پشتکار فراوان در بسط نظریهٔ ماتریالیسم دیالکتیک کوشید و غالباً هر روزه ساعت در کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیا^۴ مشغول پژوهش بود. او طی زمستان ۱۸۵۷- سلسله یادداشت‌هایی نوشت که خلاصهٔ اندیشه‌های اقتصادی او در دههٔ قبل بود: این یادداشت‌ها تا ۱۹۵۳ در دسترس جهانیان قرار نگرفت و در آن سال با عنوان آلمانی گروندریسه^۵ منتشر شد. او بر اساس این یادداشت‌ها مقدمه‌ای بر نقد اقتصاد سیاسی^۶ را نوشت که در ۱۸۵۹ منتشر شد. مقدمهٔ این کتاب حاوی بیانی مستند و موجز از نظریهٔ ماده‌باورانه دربارهٔ تاریخ است.

مارکس در سرتاسر عمرش تلاش کرد کمونیسم نظری را با کمونیسم عملی بیامیزد. در

1. proletariat

2. bourgeoisie

3. CM48

4. British Museum

5. Grundrisse

6. *Contribution to a Critique of Political Economy*

۱۸۶۴ در بنیانگذاری انجمن بین‌المللی کارگران^۱ همکاری داشت که به بین‌الملل اول^۲ معروف است. این انجمن در مدت نه سال، شش همایش برگزار کرد ولی دچار مناقشه داخلی بود که توسط میخائیل باکونین^۳ آنارشیزت رهبری می‌شد و نیز به خاطر حمایت از شورش وحشیانه و بی‌ثمر سال ۱۸۷۰ در پاریس دچار بدنامی خارجی شد. این انجمن در ۱۸۷۶ منحل شد.

نویسندگی مارکس با نوشتن اثر حجیم^۴ش یعنی سرمایه^۴ به اوج خود رسید. او در این کتاب می‌خواهد به تفصیل توضیح دهد که چگونه نیروها و روابط تولید بر سیر تاریخ حاکم‌اند. اولین جلد این کتاب در ۱۸۶۷ در هامبورگ منتشر شد؛ جلد دوم و سوم با مرگ مارکس در ۱۸۸۳ منتشر نشده ماندند و انگلس آن‌ها را با اسم مستعار منتشر کرد. مارکس در کنار همسرش در گورستان هایگیت^۵ به خاک سپرده شد.

موضوع اصلی اثر بزرگ مارکس این است که نظام سرمایه‌داری در حال فروپاشی است. سرمایه‌داری^۶ ذاتاً مستلزم استثمار طبقات کارگر است. چون ارزش واقعی هر محصولی مبتنی بر مقدار کاری است که صرف آن شده است. اما سرمایه‌داران بخشی از این ارزش را بر می‌دارند و کمتر از ارزش واقعی محصول به کارگران می‌پردازند. با گسترش فن‌آوری و در نتیجه افزایش بهره‌دهی کارگران، بخش‌های بیشتر و بیشتری از ثروتی که کارگران ایجاد می‌کنند از جیب سرمایه‌دارها سر در می‌آورد.^۷ این استثمار به جایی می‌رسد که دیگر برای کارگران تحمل‌کردنی نیست و انقلاب می‌کنند. در نتیجه حکومت مطلق کارگری جایگزین نظام سرمایه‌داری خواهد شد که مالکیت خصوصی را از میان بر می‌دارد و یک حکومت سوسیالیست عرضه می‌کند که در آن حکومت، ابزارهای تولید کاملاً تحت اداره حکومت مرکزی‌اند. ولی دوران حکومت سوسیالیستی هم به سر می‌آید و جامعه‌ای اشتراکی (کمونیستی) جایگزین آن می‌شود که در آن جامعه، منافع شخص منطبق با منافع جامعه است.

خوشبختانه سیر تاریخ بعد از مرگ مارکس دروغ بودن پیش‌بینی‌های او درباره انقلاب

1. International Working Men's Association

2. First International

3. Mikhail Bakunin

4. *Capital*

5. Highgate Cemetery

6. Capitalism

۷. نظریه ارزش افزوده مارکس در فصل یازدهم به تفصیل بررسی خواهد شد.

کارگری را که سوسیالیسم و کمونیسم جهانی به دنبال آن بودند، برملا کرد. اما سوای اینکه خودش چه فکر می کرده، نظریه‌های او اساساً فلسفی و سیاسی‌اند نه علمی؛ و نظریه‌های او با قضاوت از چنین نقطه‌نظری، هم می‌توانند ادعای موفقیت کنند هم شکست. مارکس اشتباه کرد که ادعا کرد وقایع را کلاً عوامل اقتصادی معین می‌کنند. حتی در کشورهایی که انقلاب سوسیالیستی مارکسیستی اتفاق افتاد، قدرت به دست افرادی مثل لنین، استالین و مائو افتاد و کذب این نظریه معلوم شد که نیروهای غیرشخصی، تاریخ را شکل می‌دهند. از طرفی هم هنوز هیچ مورخی، حتی مورخ فلسفه، امروزه جرات نمی‌کند تاثیر عوامل اقتصادی در سیاست و فرهنگ را انکار کند.

اگر یک قرن و نیم به عقب برگردیم و به طرح‌های بیانیۀ کمونیست نگاه کنیم با آمیزه‌ای از طرح‌های شدیداً سخت‌گیرانه‌ای که فقط با استبداد اجراشدنی‌اند (مثل فسخ ارث و کشاورزی اجباری)، نهادهایی که حالا برای کشورهای پیشرفته جزو مسلمات‌اند (مالیات بر ارزش افزوده و آموزش و پرورش همگانی) و تجاربی روبرو می‌شویم که کم و بیش در مکان‌ها و زمان‌های مختلف، موفق شده یا شکست خورده‌اند (ملی‌سازی راه‌آهن‌ها و بانک‌ها). مارکس فکر می‌کند اگر او را پیامبر بدانند، موجب بدنامی اوست؛ به خاطر اینکه ادعا می‌کند ایدئولوژی صرفاً باعث پنهان شدن وضع موجود می‌شود. اما متقاعدکننده‌ترین ابطال این نظریه که آگاهی نمی‌تواند زندگی را تعیین ببخشد، در فلسفه خود مارکس موجود است. چون بعد از مرگ او تاریخ جهان، خوب یا بد، شدیداً تحت تاثیر نظام فکری‌اش قرار گرفت و هیچ‌وقت یک نظریه علمی به حساب نیامد بلکه الهام‌بخش فعالیت‌های سیاسی و خط مشی نظام‌های سیاسی بوده است.

داروین و انتخاب طبیعی

مارکس ده سال قبل از مرگش، نسخه‌ای از ویراست دوم جلد اول سرمایه را برای چارلز داروین^۱ فرستاد. کتاب درباره منشأ انواع^۲ داروین چهارده سال قبل از آن منتشر شده بود.

1. Charles Darwin

2. *On the Origin of Species*

مارکس سپاسگزاری مودبانه‌ای به خاطر هدیهٔ «این اثر بزرگ» دریافت کرد ولی برای داروین هم مثل بسیاری از مخاطبان دیگر، فراتر رفتن از صفحات اولیهٔ آن مجلد غیرممکن بود. انگلس در تشییع جنازهٔ مارکس، فهم ماده‌باورانه از تاریخ را پیشرفتی علمی دانست که با کشف تکامل از طریق انتخاب طبیعی، برابری می‌کند. این سخن مبالغه بود. ولی مارکس و داروین هر دو تاثیرگذارترین اندیشمندان قرن نوزدهم شدند و بیشترین نقدها هم، در گذشته و اکنون، بر آثار این دو بوده است.

چارلز داروین در ۱۸۰۹ در شروزبری^۱ به دنیا آمد و از ۱۸۱۸ تا ۱۸۲۵ در مدرسهٔ شروزبری تحصیل کرد. در ۱۸۲۵ در رشتهٔ پزشکی دانشگاه ادینبورگ ثبت نام کرد اما دورهٔ درسی‌اش را به پایان نبرد؛ در عوض به کالج مسیح^۲ دانشگاه آکسفورد رفت و در ۱۸۳۱ موفق به اخذ درجهٔ لیسانس شد. استاد گیاه‌شناسی او را به کاپیتان فیتزروی^۳ که ناخدای کشتی اچ‌ام‌اس بیگل^۴ بود معرفی کرد. بیگل او را در مقام طبیعی‌دان کشتی منصوب کرد. داروین طی سفر دریایی پنج‌ساله‌اش در نیم‌کرهٔ جنوبی، انبوهی از اطلاعات زمین‌شناسی، گیاه‌شناسی، جانورشناسی و انسان‌شناسی گردآورد. او در ابتدا بیشتر به زمین‌شناسی علاقه داشت تا جانورشناسی و اکتشاف‌هایی هم دربارهٔ جزایر آتشفشانی و صخره‌های مرجانی به عمل آورد. روایت محبوبی هم در ۱۸۳۹ از پژوهش‌های دریایی‌اش نوشت که به نام سفر بیگل^۵ معروف است. همان سال با اِما وجود ازدواج کرد و به عنوان عضو انجمن سلطنتی انتخاب شد. طی دههٔ ۱۸۴۰ تا ۱۸۵۰ گیاهان و جانداران املاک خود در کنت^۶ را بررسی کرد، نظریهٔ انتخاب طبیعی را بسط داد و در ۱۸۴۴ کلیات اندیشه‌هایش را در یک حلقهٔ خصوصی ارائه کرد. می‌خواست نظریه‌اش را در یک مجلد حجیم ارائه دهد که قرار بود در ۱۸۶۰ آماده شود. ولی وقتی جانورشناس دیگری به نام آلفرد راسل والاس^۷ نظریه‌ای مشابه با نام «بقای اصلح»^۸ را در ۱۸۵۸ به یک انجمن علمی ارائه کرد، داروین تصمیم گرفت استقلال و تقدم اندیشه‌هایش را ثابت کند و به همین خاطر با عجله چکیده‌ای از اندیشه‌هایش را

1. Shrewsbury

2. Christ's College

3. Captain Fitzroy

4. HMS Beagle

5. *The Voyage of the Beagle*

6. Kent

7. Alfred Russell Wallace

8. survival of the fittest